



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی بیان علامه ذیل کلمه أوحینا در آیه (۵۲) سوره شوری

بحث ما در ارتباط با فرمایشات علامه طباطبایی (ره) بود عرض کردیم آقای طباطبایی (ره) تلاشی می کنند که بخواهند مسئله أوحینا را در آیه (۵۲) سوره شوری و عرض کردم این تلاش شان هم در توضیحات خود آیه ۵۲ سوره شوری آمده است که تعبیر کرده اند آنجا که چرا خدای متعال فرموده است أوحینا الیک روحاً این روحاً چطور با کلمه اوحینما سازگار است ، چون وحی باید برگردد به کلام پنهان و خفی و این کلام پنهان و خفی با آن مبناء که من روح را یک موجود جوهری و از ذوات بدانم که اعظم از ملائکه الهی است و ما آیات متعددی را برای توضیح آن استفاده کردیم این را چطور جمع کنم ،

علامه (ره) : می توان تعبیر وحی و تکوین را برای القاء روح به کار برد

ایشان توضیحی داده اند ذیل آیه ۵۲ سوره شوری که خلاصه خدای متعال این روح را که در واقع از عالم امر دانسته است و چون این روح از عالم امر است کلمه الهی است ، و آنچه که از عالم امر است و کلمه الهی است قابل القاء است ، و لذا به حضرت مریم سلام الله علیها فرمودند که ما کلمه خود و

روح خود یعنی عیسی را القاء کردیم به شما ، اشکال ندارد ، با این توضیح ایشان داشتند نشان می دادند که عیبی ندارد که ما تعبیر وحی را و تعبیر تکوین را برای القاء روح به عنوان موجودی از عالم امر به کار ببریم ، عرض کردیم یک مقداری از این را اینجا توضیح داده اند و یک مقدار دیگرش را در سوره اسراء و در تحلیل آیه شریفه ، یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی آنجا توضیحی داده اند که چطور می شود که خدای متعال القاء روح را اوحینا بداند ، آنجا این را هم شرح دادند یک بخشی از این مطلب باقی ماند ،

### تبیین مطلب توسط علامه طباطبایی (ره)

گفتیم در آنجا علاوه بر آن توضیحی که داده شد یک توضیح اضافه ای دارند ، توضیح اضافه این است که خدای متعال آورنده قرآن را جبرئیل معنا کرده است ، قل من کان عدواً لجبرئیل فانه نزله علی قبلک باذن الله ، فانه یعنی جبرئیل ، نزل قرآن را علی قلبک باذن الله ، پس نازل کننده قرآن جبرئیل است و همین جبرئیل را در جای دیگری روح الامین خوانده و آورنده قرائش نامیده است و فرموده نزل به الروح الامین علی قلبک نزل به این قرآن الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین و همینطور فرموده قل نزله روح القدس من ربک پس جبرئیل آورنده قرآن است در جایی روح الامین و در جایی روح القدس تعبیر فرموده است ،

بعد آقای طباطبایی (ره) استدلال شان این است و روح را که به وجهی غیر از ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است ، آورنده قرآن دانسته است ، حالا سوال این است که روح قرآن را آورده است که از ملائکه نیست ؟ یا جبرئیل قرآن را آورده که از ملائکه است ؟ پس معلوم می شود که جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است ،

نتیجه ایی که آقای طباطبایی (ره) می خواهند بگیرند این است ، می گوید اگر ما گفتیم جبرئیل قرآن را آورده است از آن طرف روح الامین ، روح القدس تعبیر کردیم آنموقع معنایش این می شود که یک نسبتی بین جبرئیل و روح القدس وجود دارد ، پس جمع بندی این می شود که روح که بوجهی غیر از ملائکه هست اگر به جای جبرئیل که خود از ملائکه آورنده قرآن دانسته شده وجهش این است که پس معلوم می شود که جبرئیل آورنده روح است و روح حامل این قرآن خواندنی است ، ایشان می گویند از همین جا آن گره و مشکلی که در آیه و کذلک أوحینا الیک روحاً من امرنا بود حل می شود ، و معلوم می گردد مراد از وحی روح ، أوحینا روحاً در آیه مذکور نازل کردن روح القدس است به رسول خدا ، و نازل کردن روح القدس برای آن جناب همان وحی قرآن است به او چون همانطور که بیان شد حامل قرآن روح القدس است

اگر من گفتم روح القدس حامل قرآن است و دادن روح القدس یعنی وحی قرآن ، لذا ایشان می فرمایند پس اجباری نیست که ما همانند بعضی ها که در چند سطر قبل عرض کردیم مراد از روح را در آیه شریفه قرآن بگیریم که دیدید صاحب تفسیر نمونه این قول را اختیار کرده اند مانند خیلی ها ، ایشان می گویند دیگر لازم نیست این را بگوئیم ، اگر قبول کردیم روح القدس حامل قرآن است ، دادن روح القدس یعنی دادن قرآن ، ولی دادن روح القدس است ،

تبیین علت اینکه از (دادن روح القدس) تعبیر به "وحی" می کنیم

بعد اضافه می کنند که حالا چرا به دادن روح القدس وحی تعبیر می کنیم ، می گویند همان توضیحی است که قبلاً داده شده است ، چون این روح القدس از عالم امر است و چون از عالم امر است تعبیر به کلمه الهی درباره اش درست است ، پس روح را از این رو کلمه نامیده است که همانند سائر کلمات بر مراد صاحب خود دلالت می کند ، وقتی جائز باشد روح را کلمه بنامیم ، چرا کلمه نامید ، کلمته

القاء الی مریم و روح منہ ، خواندیم آیه را ، عیسی بن مریم کلمه خدا و روحی است از سوی خدا ، اگر اینطور شد پس جائز خواهد بود که آن را وحی نیز بنامیم ، و اگر در آن آیه عیسی بن مریم را کلمه خود دانسته بدین جهت بوده است که چون تحقق عیسی کن فیکونی است ، (گفتیم یک تکمله ایی دارد که آن تکمله را انشاءالله این جلسه تمام کنیم) چرا ؟ پیدایش عیسی بوسیله کلمه ایجاد یعنی کن تحقق پیدا کرده است بدون اینکه سبب های عادی که در تکوّن انسان دخالت دارند در او دخالت داشته باشند ، به شهادت اینکه خود قرآن صریحاً فرموده است آن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ، آدم نوع اولاد آدم ابوالبشر سیر تدریجی خلقت شان را خدای متعال در سوره مومنون که دارد مراحل انعقاد نطفه و علقه و مضغه و اینها را بیان می کند بیان کرده است اما در مورد آدم این اتفاق نیافتده است ، در مورد عیسی این اتفاق نیافتاده است ، لذا عیسی می شود مصداق کن ، آدم می شود مصداق کن ، کلمه یعنی جائی که یک حدوث دفعی غیر تدریجی محل بحث ما است و این حدوث دفعی غیر تدریجی کلمه ایی است که دلالت می کند بر صاحب کلمه یعنی ذات مقدس پروردگار ،

لذا ایشان می فرمایند خداوند سبحان برای روشن کردن و واضح نمودن حقیقت روح این را نیز فرموده که قل الروح من امر ربی و ظاهر از کلمه من این است که حقیقت جنس را بیان می کند ، همچنان که این کلمه در سایر آیات وارده در این باب من بیانیه است یلقى الروح من امره ، ينزل الملائكة بالروح من امره ، جنسش از عالم امر است، أوحينا اليك روحاً من امرنا ، که در همه اینها کلمه من می فهماند که روح از جنس و سنخ امر است، آنگاه امر را بیان کرده و می فرماید إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون فسبحانَ الَّذی بیده ملکوتُ کل شیء ، که در درجه اول می فهماند امر او عبارت است از کلمه کن ، امره یعنی کن ، که همان کلمه ایجاد است که عبارت از خود ایجاد

است ، و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیزی، لیکن نه از هر جهت بلکه وجود هر چیزی از جهت اسنادش به خدای متعال ، یعنی حیث دفعی غیر تدریجی ، و اینکه وجودش قائم به ذات است و این معنای امر خداست ،

اقامه دلیل بر کلمه خدا بودن اشیائی که اسناد وجودشان به خدا با قطع نظر از اسباب دیگر است

و از جمله دلیل هایی که می رساند وجود اشیاء از جهت اسنادش به ذات پروردگار و با قطع نظر از اسباب وجودی دیگر کلام خدا است آیه ذیل است که می فرماید و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر که امر خدا را بعد از اینکه یگانه (واحد) معرفی نموده به لمح بصر تشبیه نموده که منظور از آن نفی تدریجی بودن آن است ، و منظور از آن فهمیده می شود که موجودات خارج با اینکه تدریجاً و بوسیله اسباب مادی موجود گشته و منطبق بر زمان و مکان هستند ، مع ذلک جهتی دارند که از آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان هستند ، از این جهت امر هستند و کلمه هستند ، و لذا عرض کردم در جلسه قبل که ایشان مبنائی دارند که عالم حیث خلقی دارد و حیث امری دارد ، حیث امرش کلمه الهی است ، و روح هم از این جنس امر است ،

یعنی از این جهت است که حیثیت کن در آن است و در واقع کلمه است و دال بر صاحبش است ، همچنان که فرموده است ألا له الخلق و الامر پس امر عبارت است هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدای تعالی است . و خلق عبارت است وجود همان موجود از این جهت که مستند به خدای تعالی است با وساطت علل و اسبابش، خوب حالا سوال این است که حالا خدای متعال این را در رابطه با عیسی و آدم هم پیاده کرده است ؟

ایشان می گویند بله پیاده کرده است ، چون شاهد باید از خود قرآن داشته باشیم ، این معنا از کلام دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می شود که آن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون زیرا در این آیه نخست خلقت آدم را بیان فرموده و ارتباط آن با خاک که یکی از اسباب است بیان می کند خلقه من تراب ، خلق است تعبیر به خلق است ، اما سپس همان جود را بدون ارتباطش با چیز دیگری از باب کن کرده است کلمه الهی ، لذا ببینید در آدم ما دو حیث داریم خلقه من تراب تدریج است انتسابش به خود خدای متعال که آن اسباب تدریجی برود کنار می شود کن ،

### حل اشکال أوحینا با کلمه الهی بودن روح توسط علامه طباطبایی (ره)

و لذا ایشان هم امر به دقت می کنند حالا با سیر دیگری هم با آیات دیگر که می خواهیم حالا فاصله بگیریم از بحث مان الحاصل فرمایش زیبای استاد بزرگوار علامه طباطبایی (ره) این است که من اگر توانستم قرینه أوحینا را حل کنم و حل قرینه أوحینا از باب این است که روح کلمه الهی است و درباره کلمه الهی حق دارم تکلیم الهی را به کار ببرم دیگر مشکل حل است ، اگر توانستم القاء را درباره روح و کلمه درست کنم و وحی را که کلام خفی است در ارتباط با کلمه الهی و تکلیم الهی پیاده کنم مشکل تمام می شود ، با این قرائنی که علامه طباطبایی (ره) درست می کنند که انشاءالله تفصیلش را بقیه آیات را مراجعه بفرمائید که ما بیشتر از این در ایجا معطل نشویم ، و با عنایت به اینکه ما در خود روایات مان که صاحب تفسیر نمونه هم اقرار فرموده اند ما در روایات ما این قرائن را داریم آدم اینطور به نظرش می رسد که مسئله حقیقت وحی را ما باید با القاء روح تمام کنیم ،

قدم پایانی در تحلیل مسئله حقیقت وحی

اگر حقیقت وحی را که خطاب الهی است با القاء روح تمام کردیم یک قدم باقی می ماند که یک مبنائی دارند حضرت علامه طباطبایی (ره) و حضرت امام (ره) که می خواهند حقیقت این روح را به نور نبیک برگردانند ، یعنی این قدم پایانی بحث ما است ، اگر من توانستم نشان بدهم که حقیقت وحی با روح تمام می شود و فرشتگان الهی هم که در مسئله آروتن کلام الهی می آیند ننزل الملائكة بالروح من امره علی من یشاء من عباده أن أنذروا أنه لا اله الا أنا فاتقون در آیه دوم سوره نحل ، یا یلقى الروح من أمره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق

اگر من مسئله ام برگشت به اینکه فرشتگان الهی می آیند با روح می آیند و حقیقت وحی را با القاء روح می خواهند درست کنند و در این دو آیه شکل گیری خطاب الهی وحی و شکل گیری وحی الهی با حقیقتی به نام روح توأم شد که ایشان این کار را کردند و قرینه أوحینا را هم از باب القاء کلام الهی حل کردند روایات ما هم اینها را تایید کردند ، یک قدم باقی می ماند که ما نسبت این روح را با آن روایاتی که فرمود یا جابر اول ما خلق الله روح نبیک نشان بدهیم این روح اعظم از فرشتگان الهی است اعظم از جبرئیل است اما این روح یک ارتباطی دارد با نور نبیک ، که انشاءالله این تکلمه را هم از زبان علامه و سپس امام (ره) یک مروری می کنیم که جواب آن مطلب را بدهیم که ما نمی توانیم مسئله خلافت آدم را بدون حقیقت خلافت خاتم تبیین کنیم و مصدریت انسان در افق ولاء را یعنی آن خلیفه خاتم برای بکم فتح و بکم یختم به آن فتوا بدهیم تا انشاءالله ادامه بحث .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ تفکیک حیث عالم أمر از عالم خلق توسط علامه (ره)

بحث ما در ارتباط با فرمایش مرحوم علامه طباطبایی (ره) بود و عرض کردیم که ایشان در چند جای تفسیر شریف المیزان تلاش خیلی موثری دارند که یک مقداری عالم أمر را از عالم خلق جدا کنند که و به حکم آیه شریفه *إِلَٰهَ الْخَلْقِ وَالْأَمْرِ* که خدای متعال در سوره اعراف آیه ۵۴ فرموده اند که هر دو مال خدای متعال است هم خلق مال خدای متعال است و هم أمر مال خدای متعال است ولی فرقی بین حیث أمر و حیث خلق وجود دارد ، حیث أمر را در آیه شریفه بیان کردند که و ما *أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ* در آیه ۵۰ سوره قمر و ما *أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ* کلمح بالبصر أمر ما یک چیز است و آن هم دفعی کلمح بالبصر است ، حیث تدریج دران نیست ، بر خلاف خلق که حیث تدریج در آن هست ، اگر ما جمع کنیم بین ایه ۵۰ سوره قمر با آیه ۵۴ سوره اعراف و نشان بدهم که ما در این عالم حیث خلقی تدریجی داریم که علل و اسباب دارند تاثیر و تاثر خودشان را می گذارند و نهایتاً باید مستند هستند با ذات و اراده الهی ، به *عِلَّةِ الْعِلَلِ* شان ، ولی علل مادی داریم تاثیرات خودشان را دارند تدریجی اثر می کنند ، سلسله ایی از علل و معالیل هستند ولی نهایتاً *عِلَّةِ الْعِلَلِ* خدای متعال است ، این عالم عالم خلق است ، اما عالم أمر کلمح بالبصر است کن فیکون است اگر عالم أمر شد کلمح



بالبصر به تعبیر آیه شریفه در سوره قمر ، یا به تعبیری که حالا پیاده اش می کنیم کن فیکون این  
حیثش غیر از حیث خلق است ،

## آیات دال بر حیث عالم خلق و حیث عالم امر

بعد فرمایش فرمودند این دو تا دید را خدای متعال در ارتباط با آدم و عیسی سلام الله عیها پیاده  
فرمودند **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ أَوَّلًا** درباره عیسی و آدم آن سیر جعلناه نطفة فی قرار مکین  
ثم **خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً وَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ إِلَىٰ آخِرٍ** که در سوره مومنون است ، یعنی آن سیری که سیر  
متعارف خلق است ، نطفه ایی است و رحمی است و روال اینطوری است با آن مقدمات خاص به  
خودش البته که پدری بخواهد ، زوج و زوجه ایی نزدیکی و انعقاد نطفه و سیر طبیعی و اینها نیست ،  
چون آیه شریفه داستان مباحله است دیگر ، که وقتی آقایان نجران آمدند خدمت نبی اکرم و گفتند که  
عیسی پسر خدا است چون پدر ندارد آیه نازل شد **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ** اگر قرار است بی  
پدری دلیل خدایی باشد آدم پدر و مادر هیچ کدام را نداشت ، **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ** از این  
جهت آن سیر تدریجی مطرح نیست اما باز آیه از این هم دقیق تر خواسته عمل کند  
به تعبیر زیبای علامه فرمودند که خدای متعال در این آیه فرموده است **خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ** حیث تراب را  
با خلق درست کرده است با اینکه آن تدریج متعارف در آن نیست از آن جهت یک شباهتی است ،  
ولی از این جهت که باز هم خدای متعال از این دقیق تر در آیه دارد خطاب می کند ، **خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ**  
خلق را زده به حیث تدریج از تراب ، اما با یک **ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ** حیث دفعش را با **ثُمَّ** بیان  
فرموده ، حیث دفعش را از حیث خلقش جدا کرده ، **خَلَقَهُ** این حیث خلق است که در آن تدریج  
هست ، **ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ** این حیث دفعش است .

ایشان می خواهند بفرمایند که ببینید این تفکیک عالم خلق از عالم امر قشنگ در این آیه معلوم است  
خلقه من تراب حیث خلق است ، حیث تدریج است ، ثم قال له کن فیکون آن حیث دفعش است ،  
اگر آن ثم قال له کن فیکون کنار آن آیه شریفه قرار بگیرد انما امره اذا اراد شیئاً آن یقول له کن  
فیکون این حیث در واقع کن فیکون نشان می دهد که آن حیث حیث امر است . به تعبیری که بالا  
وقتی خواستند این را توضیح بدهند مفصل این را پیاده کردند ، گفتند ما وقتی وارد حیث عالم امر می  
شویم عالم امر اینطوری است ، عالم امر حیش بر می گردد به حیث ایجاد ، ایجاد دفعی ،

پس توجه بفرمائید ثم قال له کن فیکون حیث امر است خلقه من تراب حیث خلق است ، آقای  
طباطبایی (ره) می فرمایند قانون این است انما امره اذا اراد شیئاً آن یقول له کن فیکون ، پس اگر من  
این آیه شریفه سوره یاسین را مبناء قرار بدهم بگویم امر قوامش به کلمه کن فیکون است که کلمه  
ایجاد است انما امره اذا اراد شیئاً آن یقول له کن فیکون این عالم امر است ، در داستان حضرت  
عیسی سلام الله علیه حیث خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون می شود حیث ثم آن مال عالم امر  
است بنابراین حالا نکته تکمله ایی که ایشان دارند این نکته تکمله ایشان را هم داشته باشید :

تکمله فرمایش علامه (ره) : حیث امر و خلق بر همه چیزهایی که حیث مُلک دارند صادق  
است

ایشان می خواهند بفرمایند درست است عیسی و آدم حیث تدریجی شان باز متفاوت بود با بقیه ، و از  
آن جهت هم قابل استدلال بود که خدای متعال وقتی می گوید عیسی کلمه من است و عیسی روح  
است ، این عیسی و کلمه بودن عیسی را از باب این دارد می فرماید که روال عادی تدریج در آن  
نیست ، بالا یک بار این را شاهد آوردند ولی آن شاهد غیر از این شاهد است ، (من چون بنائم بر این

نبود که اینها را مفصل و به تفصیله وارد بشویم اما بالاخره چون بعضی از دوستان تذکر و تاکید داشتند که این حیث در آن لحاظ بشود که صناعت زیبای فرمایش آقای طباطبایی (ره) به دست بیاید ( علامه طباطبایی (ره) آنجا این را پیاده کردند سر [جریان خلقت] حضرت عیسی و فرمودند که خدای متعال روح را کلمه می نامد و عیسی روح خدا و کلمه خدا است ، کلمته القاها الی مریم و روح منه ، و این حیث را که در واقع این کلمه بودنش به کن فیکون است در آیه هست ، که عرض کردم آن یک حیث است که آن حیث تقریباً اختصاص به عیسی و آدم دارد ، چون تدریج متعارف کنار می رود ، اما در پائین که می خواهند بگویند هر چیزی خلق و امری دارد باید طوری این را پیاده کنیم که اختصاصش حتی به عیسی و آدم هم از بین برود ، لذا اول این را درباره حضرت عیسی و آدم پیاده می کنند ، که خلاصه حیث کن فیکون با ثم غیر از خلقه من تراب بیان می شود اول این را پیاده می کند بعد می گویند تازه همین مطلب که ما بگوئیم خلق و امر عمومی است در همه چیز هایی که حیث مُلک دارند حیث عالم ماده دارند ، حیث خلق در آنها هست ، خلقه من تراب صادق است ، بعد کن فیکون هم صادق است با آن عطف با ثم که بشود حیث امر ، ایشان می خواهند بفرمایند که در بقیه موارد عادی هم باید همینطور باشد چون می خواهند عمومی اش کنند .

لذا خیلی زیبا در ادامه می گویند همچنین نظیر این آیه است آیه ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ، خوب نطفة فی قرار مکین روال تدریجی عمومی اولاد آدم است ، چون بالاخره نطفه ایی است ، جای می گیرد چه می شود چه می شود و مضغه می شود و می رسد به آنجا ، بعد می فرماید ثم انشأناه خلقاً آخر ایشان می خواهند بفرمایند که این ثم انشأناه خلقاً آخر این انشأناه خلقاً آخر یعنی کن فیکون ، بعد ایشان می خواهند خیلی قشنگ نتیجه بگیرند که این همان روحی است که خدای متعال به این موجود مُلکی می دهد ، ثم انشأناه خلقاً آخر می خواهد بگوید که این سازمان یک سازمان است که

پس من در این آیه شریفه زیرا ایجاد خداوند متعال را که منسوب به خود اوست و سلسله علل تخیل و واسطه نیست خلق دیگری نامید ، این ایجاد و این کن فیکون را انشأناً خلقاً آخر ،

بر اساس این سازمانی که آقای طباطبایی (ره) درست می کنند که من امری دارم و خلقی دارم ، خلق حیث تدریج و علل و وسائطی است که البته له الخلق نهایتاً به ذات اقدس الهی منتهی می شود و به علة العلل، اما حیث امری دارم که این حیث امر دیگر کاری به آن حیث تدریج و سلسله علل معالیل ندارد ، آنها تخیل نمی کنند ، این حیث را به آن می گوئیم حیث امر

علامه طباطبایی (ره) می توان حیث امر را کلمه دانست

بعد ایشان می خواهند بفرمایند این حیث امر اگر اینطوری شد حیثی است که نسبتش مستقیم به ذات اقدس اله است ما این حیث امر را می توانیم کلمه بدانیم چون دال بر صاحب است و اصلاً واسطه در آن نیست ، این حیث امر که حیث تحقق دفعی و حذف این سیر تدریجی علل است می شود به آن بگوئیم کلمه ، و روح چون از این حیث امر است کلمته القاها الی مریم و روح منه کلمه است ، لذا می گویند از همه آنچه که گفته شد این معنا به دست آمد که امر عبارت است از کلمه ایجاد آسمانی و ایجاد آسمانی (حالا آسمانش را هم عرض می کنم ) یعنی فعل مختص به ذات او و اسباب و علل واسطه و تخیل نیستند و این امر به مقیاس زمان و مکان و هیچ خصیصه مادی دیگری اندازه گیری نمی شود ، زمان و مکان خصائص مادی و اندازه علل و معالیل و تاثیر ها و تاثرها و قضاء و قدر و این سیستمی که اندازه معلول را معین می کند بعد چه می شود بعد چه می شود اینها در عالم ماده است ،

بعد ایشان حالا آسمانی اش را هم می خواهند تاکید کنند در همین جا در سوره اسراء که تلاش شان این است که سازمان کاملی را برای مسئله روح و امر و کلمه درست کنند ، ایشان می خواهند بگویند تازه این که ما می گوئیم این حیث ملکوت و آسمان است ، چرا این حیث ملکوت و آسمان است بخاطر آن قانونی که بالا خواندیم ، انما أمره اذا اراد شيئاً أن يقول له كن فيكون فسبحان الذي بیده ملکوت کل شیء ملکوت کل شیء و آن حیث امر است ، هر شیء ایی ملکوتی دارد ، فسبحان الذي بیده ملکوت کل شیء ، لذا ببینید سازمان این است ، من یک کلمه ایجاد دارم یعنی كن فيكون و این کلمه ایجاد که كن فيكون است ، حیثش حیث ایجاد آسمانی است به تعبیر ایشان ، ایجاد دفعی است ، حیثش حیث ملکوت هر شیء است ، این سازمان ایشان بسیار در بحث های انسان شناسی انسان در افق ولاء مؤثر است ، خودش جای تفصیلی دارد و ما فقط به مقداری که در بحث وحی به آن نیاز داریم از آن استفاده می کنیم ،

ایشان بر این اساس که این سازمان را درست می کنند و در درجه دوم این معنا را خاطر نشان می سازد که أمره در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز ، پس مسئله اول این شد که امر دفعی است ، و هر چیزی امری دارد در مقابل خلقی ، مسئله دوم این است که این امر ملکوت آن شیء است بر اساس آن قانون ، فسبحان الذي بیده ملکوت کل شیء ، فراموش نشود که ملکوت ابلاغ از ملک است بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است ، و آنچه آن که فرمود اولم ينظروا فی ملکوت السماوات و الارض و فرمود و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السماء و الارض یا در شب قدر تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل أمر خیلی این سازمان که من خلق را در مقابل امر قرار بدهم ، امر را برای هر چیزی داشته باشم و آن کلمه كن ، فعل ایجادى منتسب مستقیم به ذات اقدس اله را داشته باشم و این ملکوت در مقابل ملک است

لذا می گویند پس از آنچه که گذشت این معنا روشن گردید که امر خدا عبارت است از کلمه ایجاد او و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص اوست بدون اینکه اسباب وجودی و مادی در آن دخالت داشته و با تاثیرات تدریجی خود بر آن اثر بگذارند و این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است این مبناء درست می شود و روح به حسب وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر با ملکوت

### استفاده علامه از مبنائشان در سوره اسراء در تحلیل آیات سوره نحل

همین سرمایه زیبایی را که در سوره اسراء درست می کنند در واقع در تحلیل آیات شریفه سوره نحل از آن استفاده می کنند ، که گفتیم در آیه شریفه سوره نحل *ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده* ، این مبناء را دارند سعی می کنند همه را باز خلاصه و کوتاه [بیان کنند] تعبیرشان در آنجا این است که *ينزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء مردم چه در گذشته و چه در حال با همه اختلافات شدیدی که درباره حقیقت روح دارند در این معنا هیچ اختلافی ندارند ، که از کلمه روح یک معنا فهمیده می شود و آن اینکه آن چیزی که مایه حیات و زندگی است ، البته حیاتی که ملاک شعور و اراده باشد ،*

اما حقیقت آن چیست ؟ به طور اجمال از آیات کریمه استفاده می شود که از آیه *يوم يقوم الروح والملائكة و آیه تعبد الملائكة و الروح الیه فی يوم كان مقداره خمسين الف سنة* خیلی آیات عجیبی است برای رجوع خیلی زیبا تر است ، حالا این حیثی را که ما داریم می گوئیم برای حدوث است رجوعش هم که معاد است و بسیار عجیب است ،

از آیات دیگر به دست می آید که روح حقیقت و موجود مستقلی است و موجودی است که دارای حیات و علم و قدرت نه اینکه از مقوله صفات واحوال بوده است به طوری که بعضی ها پنداشته اند

قائم به موجود دیگر باشد، قرآن کریم روح را معرفی می کند به اینکه از امر پروردگار است ، سپس امر پروردگار را با امثال آیه انما امره اذا اراد شیئاً که آن را کار کردیم (آدرس می دهند) معرفی نمود ، و می رساند که امر خدا همان کلمه ایجادی است که خدای سبحان با آن هر چیزی را ایجاد می فرماید ، به عبارت دیگر امر خدا همان وجودی است که به اشیاء افاضه می کند اما نه وجود به هر جهت بلکه از آن جهت که مستند به خدای تعالی است و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست (دوستانی که آشنا هستند با معارف این خیلی مسائل مختلفی را در ان الله و انا الیه راجعون حل می کند ) همچنان که آیه و ما امرنا إلا واحده کلمح بالبصریه این مجرد از ماده و زمان و مکان اشاره دارد ، که این در جایی گفته می شود این تعبیر که تدریج در کار نباشد یعنی مادی و محکوم به حرکت مادی نباشد ،

بعد ایشان می گویند خواننده عزیز این اجمال را در نظر داشته باشد چون الان این جلد دوازده است ، تا تفسیرش در سوره اسراء در جلد سیزده بیاید که ما هم آنجا استفاده کردیم تفسیر را برای تحلیل آیه محل بحث مان که آیه محل بحث ما جلد هجده است یعنی آیه ۵۲ سوره شوری ،

جمع بندی : القاء کلمه خدا بر قلب پیامبر به این معناست که روح را به سوی او وحی کند

از بیان مختصری که گذشت این معنا معلوم می شود (این جمع بندی الان برای بنده مهم است و یک نکته دیگری که عرض می کنم ) که روح کلمه حیات است که خدای سبحان آن را در اشیاء به کار می برد و آنها را به مشیت خود زنده می کند و به همین جهت آن را در آیه و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا وحی نامیده است ، و القاء آن را بر رسول و نبی ایحاء خوانده است ، بخاطر همین

جهت که نه اینکه کلمه است وحی کرده است آن را ، پس معنای القاء کلمه خدا ، کلمه حیات بر قلب رسول خدا این است که روح را به سویس وحی کند ، دقت بفرمائید و خودشان هم امر به دقت می کنند ، این مشکل را حل می کند ،

پس اینکه فرمود ينزل الملائكة بالروح (حالا نکته تکمیلی اش این است ) ایشان می گویند چه باء را باء سببیت بگیریم ، ينزل الملائكة بالروح ، به سبب روح ، ایشان می گویند باء سببیت بگیریم ، تا روح نیاید حیات نمی آید ، روح سبب حیات است ، حیات خود ملائکه به روح است (خیلی این تعبیر عجیب است) یا مصاحبت بگیریم فرقی نمی کند ، حیات مصاحب روح است ، حیات به سبب روح است ، این حیات اینطوری است ، این حیات چه باء را سببیه بگیریم و چه مصاحبه معنایش یکی می شود و تفاوت زیادی میان آن دو نخواهد بود ، و این خود با دقت و تأمل روشن می شود چون که تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح ، یا سببیت بگیریم چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات است در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسان ها زنده می کند ، ببینید سازمان فرمایش ایشان این است که حیات بالروح است ، حیات به سبب روح است یا مصاحب با روح محقق می شود ، چه برای انبیاء الهی ، چون اینجا خطاب فقط برای پیامبر اکرم(ص) نیست ، علی من یشاء من عباده أن أُنذروا ،

یا بعداً همین نکته بسیار زیبا را در آن جلد هفدهم که آیات سوره غافر را هم یلقى الروح من أمره علی من یشاء اگر روح را به قید من أمره مقید کرد برای اینکه دلالت کند بر اینکه مراد از روح همان روحی است که در آیه قل الروح من أمر ربی آمده است ، و همان روحی است که در آیه ينزل الملائكة بالروح من أمره علی من یشاء من عباده أن أُنذروا آمده است ، در نتیجه مراد از القاء روح



بر هر کسی که بخواهد نازل کردن آن با ملائکه وحی بر آن کس و مراد از من یشاء من عبادہ رسولانی است که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزید ،

ببینید یعنی با ملائکه خوب نص آیه است ، من یشاء من عبادہ می شود رسول ، پس تمام این مسیر ، خوب دقت کنید این دو تا آیه را بگذارید روی هم یلقى الروح علی من یشاء یکی ، آنجا فرمود ینزل الملائکه بالروح علی من یشاء ، ملائکه خوب در آنجا تصریح است که بالروح می آیند ، حالا یا به سبب روح حیات پیدا می کنند ، یا مصاحب با روح حیات دارند ، من یشاء من عبادہ انبیاء هستند ، پس تمام این مسیر را روح درست کرده است ، همه این مسیر ، مسیر یعنی این مسیری که دارد می آید ، فرشتگان الهی یا انبیاء الهی ، اینها ، که می خواهند چه کار کنند ؟ آن اندروا اینها با روح می آیند لیندورا یوم التلاق روز ملاقات را ، اینکه می گویم حالا معاد را خیلی عالی درست می کنند ، آقای طباطبایی (ره) در فلسفه معاد نگفتند بلکه در تفسیر گفتند ،

ببینید تمام این مسیر را روح درست کرده است لیندورا یوم التلاق ، بالاخره خوب توجه بفرمایند روح آمده و به تعبیر ایشان روح القاء می شود علی من یشاء من عبادہ روح مصاحب یا به سبب روح حیاتی در ملائکه درست می شود ، ولی روحی که به تعبیر ایشان از عالم امر است این کار را می کند ،

حالا در این سازمان بسیار زیبای یلقى الروح من أمره یا یزل الملائکه بالروح من أمره یک نکته تکمیلی ایی هم ایشان اینجا دارند سر کلمه روحاً که اوحینا الیک روحاً این را هم انشاء الله عرض می کنیم که ببینیم این سازمان بسیار بسیار منظم که ی انسانی را درست می کند که ما به آن می گوئیم انسان در افق ولاء چون قدم آخرش را می گویم در حدی که بشود گفت در چهارچوب کار تفسیری

و فقهی ما ، یعنی آن خطاب الهی را تحلیل می کنیم ، فهم از کتاب و سنت را داریم در این روایات کار می کنیم برگردیم به بحث خودمان ،

### حیات دادن روح به این مسیر آن اُنذروا ، اِنذار یوم التلاق

پس روح آمده این مسیر را حیات داده است ، مسیر فرشتگان الهی به سبب این روح یا مصاحبت این روح یا مسیری که به انبیاء است علی من یشاء اصلا تا او نیاید آن اِنذار یوم التلاق ، اِنذار یوم ملاقات ، خوب می دانید یوم ملاقات یوم توحید است ، خدا رحمت کند امام را ، گفته است یوم الدین یعنی این ، خود ایشان (علامه طباطبایی) هم خیلی عالی آنها ملاقوا من ربهم ، انک کادح الی ربک کدح فملاقیه تلاق یعنی ملاقات ، این روح آمده این را درست کند تا اِنذار یوم التلاق ، تازه یوم التلاق روزی است که ترجع الملائکة و الروح الیه ، الیه راجعونش هم با همان روح درست می شود ،

خدا رحمت کند ایشان را یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء ، روزی که باطن ظاهر می شود ، بارزون ، روز ظهور و بروز توحید الهی است (که حالا ببینیم بنده نگاه که می کردم این کار مشترکی که از امام (ره) و علامه معهود است برای مان است و تقریبا هم طابق النعل بالنعل ) معنای بروز برای خدا این نیست که خدا در دنیا از باطن مردم خبر نداشت و در آن روز خبر دار می شود بلکه معنایش این است که حجاب برداشته می شود برزوا لله الواحد القهار

علی ای حال ایشان سازمانی را درست می کنند که می خواهند مسیر سیر را از بالا تا پائین از پائین تا بالا با این روح درست کنند ، کلمه حیاتی که باید القاء بشود و این کلمه حیات حیات زا است برای فرشتگان الهی و برای انبیاء الهی و برای بوجود آمدن استعداد اِنذار یوم تلاق ،

حالا اینجا دو تا نکته دیگر دارند که آن را هم اضافه می کنیم که تقریباً این فضای فرمایش ایشان را تا حد زیادی درست کرده باشیم و ببینیم که ما وقتی می گوئیم خطاب الهی وحی و این سازمان ، بعضی از عزیزان به ما می گفتند که امام (ره) که گفته اند چیزی ما نداریم یک نکته ایی است ، ما هم شما را یک مقدار معطل و تا حدی اذیت کردیم ولی جای داشت ، که ملاحظه کنید چیزهای زیادی اینجا مانده و گفته نشده داریم ، حالا اگر صلاح ندیده اند علامه طباطبایی (ره) در بحث های دیگرشان اینها را بگویند ، یا مثلاً امام (ره) صلاح ندیده اند که در درس های مثلاً اصولش یا فقه متعارف شان اینها را باز کند اما در جای دیگری باز کرده اند .

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ قسمت پایانی مسئله حقیقت وحی و خطاب الهی

بحث ما در قسمت پایانی تحلیل مان درباره حقیقت خطاب الهی و وحی و این رابطه روح با مسئله وحی و اوحینا و در کلام علامه طباطبایی (ره) و کلام حضرت امام (ره) است

عرض شد که علامه طباطبایی (ره) در جلد سیزدهم به تفصیل و دوازدهم و هفدهم و هجدهم المیزان حالاً نه با آن تفصیلی که در جلد سیزدهم وارد شدند اما هر کدام به سهم خودش مفصل آمده اند و این آیات مورد بحث ما را درباره وحی و رابطه وحی با ملائکة الهی و رابطه وحی با روح بحث فرمودند ،

در قسمت اخیر بحث به اینجا رسیدیم که ببینیم این فرمایش آقای طباطبایی (ره) که گفتند روح بخاطر قید من امرنا بیان شده و حیث آن حیث عالم امر است در مقابل عالم خلق از این جهت کلام الهی است و روح تعبیر به این کلمه شده و این روح هم درباره فرشتگان الهی و هم درباره انبیاء الهی به کار رفته ما باید ببینیم وضعیت این روح چه خواهد شد و چه مطلبی را باید برای روح ما در نظر بگیریم

## کلمه بودن روح از نظر علامه طباطبایی (ره)

خوب ایشان با یک تحلیل بسیار خوبی مسئله روح را به ما نشان دادند و مسئله روح را که ارائه فرمودند نسبت آن را با جبرئیل و نسبتش را با حضرت عیسی بن مریم بیان فرمودند و بالاخره نشان دادند که این روح نه عیسی است و نه جبرئیل است، ولی این روح با انبیاء هست با فرشتگان الهی هست، ولی موجودی است مستقل از عالم امر و یک وجود دفعی غیر تدریجی کن فیکونی دارد و به همین جهت به آن می گویند کلمه، عرض کردیم که این تحلیل جامع حضرت آقای طباطبایی (ره) یک تکمله دارد که ارتباط این روح را با اول ما خلق الله بررسی کنیم،

## احصاء موارد استعمال روح در آیات قرآن کریم توسط علامه (ره)

حضرت آقای طباطبایی (ره) برای اینکه ما را برساند به این مطلبی که عرض می کنم، در جلد سیزدهم آمده اند در ادامه بحث موارد استعمال روح را در آیات قرآن مجید احصاء کردند، (یک هدفی دارند که حالا عرض می کنم) گفتند که از کلام خداوند سبحان چنین بر می آید که این روح گاهی با ملائکه هست همچنان که آیات زیر بر آن دلالت دارد من کان عدواً لجبرئیل قانه نزله علی قلبک که به این قبلاً هم اشاره کردند، و نزل به الروح الامین علی قلبک قل نزله روح القدس فارسلنا اليها روحاً فتمثل لها بشراً سوياً ببینید قبلاً هم اشاره کردند، گفت جبرئیل نزله بعد فرمود روح الامین، نزل به الروح الامین، آنجا گفت جبرئیل نزله، بعد فرمود نزله روح القدس، یا ارسلنا اليها روحنا فتمثل لها، خوب این جبرئیلی که آمده از آن تعبیر می کند به روحنا، لذا آقای طباطبایی (ره) می فرمایند ببینید این آیات نشان می دهد که این روح با ملائکه است، حالا بعد می خواهد بگوید خود

ملائک نیست و الا باید بگوئیم که عیسی و جبرئیل یک واقعیت هستند چون روح هم برای حضرت عیسی به کاررفته است و هم برای جبرئیل .

و گاهی آن حقیقتی است که در عموم آدمیان نخف و دمیده می شود ثم سوّیه و نفخ فیه من روح فاذا سوّيته و نفخت فیه من روحی ، سوّیها و نفخ فیه من روحه ، و گاهی دیگر آن حقیقتی است که با مومنین است ، ببینید با فرشتگان حالا می رسد به انبیاء ، می فرماید که با ملائکه آیاتش را فرمود ، نفخ این روح در انسان را فرمود ، حقیقتی است که با مومنین است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آیات سوره مجادله ، کتب فی قلوبهم الایمان ، مومنین ، و ایدهم بروح منه این روح خلاصه با مومنین است او من کان میتاً فاحیینه ایشان می فرمایند که این فاحیینه یعنی حیات به او دادیم ، حیات با روح است ، و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس ، خودشان هم می فرمایند برای اینکه در آن از حیات جدید گفتگو شده است و حیات فرع روح است ،

گاهی دیگر آن حقیقتی است که انبیاء با او در تماس هستند ، ینزل الملائکه بالروح من امره علی من یشاء من عباده ملائکه را بالروح که یا با مصاحبت روح یا به سبب روح که خواندیم آن را و توضیحش را دادیم ، بعد انبیاء ینزل ، و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس و نیز فرمود و کذلک أوحینا روحاً من أمرنا در همین سوره شوری که داریم بحث می کنیم که ما گفتیم (...)<sup>۱</sup> روح است أوحینا الیک روحاً در مورد پیامبر اکرم ، و آیات دیگر که ایشان رسیدگی می کنند که اینها نشان می دهند که روح با انبیاء است ،

و گاهی به حقیقتی اطلاق می شود که در حیوانات و نباتات زنده وجود دارد ، و پاره ایی از آیات اشاره به این معنا دارد یعنی زندگی حیوانات و نباتات را هم روح نامیده است چون حیات فرع روح

<sup>۱</sup> صوت واضح نبود .

است ، ایشان می فرمایند پس ببینید ما این روح را در حیوانات و نباتات ، در انسان ، این روح را در مومنین ، این روح را در فرشتگان و این روح را در انبیاء الهی داریم ، که اگر از پائین برویم بالا اینطور می شود ،

### اشکال علامه (ره) به اقوال علماء در تحلیل حقیقت روح

بعد که می گویند این موارد استعمال روح است و در جلد سیزده در سوره اسراء ذیل آیه یسئلونک عن الروح است این مطلب ، به اینجا می خواهند برسانند که اقوالی که علما در حقیقت روح داشتند اشکال دارد ، حالا یک اشکال خوبی که چند بار قبلاً گفتند اینجا دیگر به آن تصریح می کنند بعضی دیگر گفته اند که مراد از روح جبرئیل است زیرا خدای متعال او را روح نامید و فرمود نزل به الروح الامین علی قبلک دلیل ایشان همین است که خدا او را روح نامید ، ولی صرف نامیدن دلیل نمی شود بر اینکه هر جا کلمه روح بیاید به معنای جبرئیل باشد اگر این معنا نبود یعنی حیث دیگری در کار نبود می بایست عیسی و جبرئیل شخص واحدی باشند چون خدای سبحان عیسی را نیز در کلام خود روح نامید ، بعد می گویند ما نشان دادیم که چرا روح القدس را درباره جبرئیل به کار می بریم ، و چرا این نزل به یعنی بالقرآن آن نسبت بین اینکه این روح است که حیات می دهد به فرشتگان الهی و با حیاتی که به فرشتگان می دهد مستعد گرفتن پیام الهی و انتقال آن پیام به انبیاء می شود ، می گویند که ما این را تحلیل کردیم برای شما

خلاصه بعد هم می گویند بعضی دیگر هم گفته اند که مراد از روح قرآن کریم است که ایشان می گویند ما این را هم جواب دادیم ، گفتیم که این حرف درستی است که وحی و قرآن و نبوت اینها اشکالی ندارد . ولی حواس تان را بدهید که اینکه من بگویم وحی است نبوت است قرآن است این

نباید معنای خود روح را که قرآن او را از عالم امر دانسته بر هم بزند . حامل قرآن فرشتگان الهی اند و روح است که این زمینه را برای فرشتگان و انبیاء الهی برای تحویل وحی محیا می کند ،

اشکال علامه (ره) به معنایی که علماء برای کلمه روح در آیه سوره اسراء بیان می کنند

بعد جالب این است که چون ما الان در ذیل آیه شریفه سوره اسراء هستیم در آیه سوره اسراء که  
یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ، اصل مسئله این است که در آیات سوره اسراء آیه ای  
بعد از آن است که خیلی به درد تحلیل وحی می خورد همین جا باز داریم ببینید یسئلونک عن الروح  
قل الروح من امر ربی و ما اوتیت من العلم الا قليلاً بعد بلافاصله دارد و لئن شئنا لنذهبن بالذی  
أوحینا الیک آقای طباطبایی (ره) می گویند این لنذهبن بالذی أوحینا الیک در آنجا فرمود أوحینا  
الیک روحنا در سوره شوری ، اینجا بلافاصله بعد از روح می گوید اگر بخواهیم [لئن شئنا] لنذهبن  
بالذی أوحینا الیک آقای طباطبایی (ره) می گویند این همان روح است ، آقایان این بالذی أوحینا  
الیک را قرینه قرار دادند که آن روح یعنی قرآن ، ما می گوئیم بر عکس آنجا تصریح دارد که قل  
الروح من امر ربی بلافاصله بعد از آن مترتب کرده لنذهبن بالذی أوحینا الیک أوحینا چه چیزی است  
؟ أوحینا الیک روحاً من أمرنا در سوره شوری ، أوحینا الیک روحاً من أمرنا

پس ببینید خیلی منظم ، واقعاً قرآن یفسر بعضه بعضاً ، یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ،  
بعد مترتب می شود بر آن لنذهبن بالذی أوحینا الیک ، بالذی أوحینا الیک یعنی چه ؟ أوحینا الیک  
روحاً من أمرنا ، حالا یک نکته خاصی دارند حالا چون ما همه اینها را داریم می گوئیم برای سوره  
شوری می رسیم ، این تفصیل ها را بدهیم ، لذا ایشان می فرمایند حواستان را به این نکته بدهید



خوب اینها را که درست می کنند اقوال را اینطور منظم با این تحلیلی که ما از آیات به دست آوردیم و انسجامی که در آیات هست ، یعنی در سوره اسراء هر دو هست ، در سوره شوری هم هر دو هست ، وحی هست ، روح هست ، حقیقت روح را تبیین کرده یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی بعد بلافاصله بعد از آن لنذهبن بالذی أوحینا الیک آنجا حقیقت وحی را تبیین می کند بعد می گوید أوحینا الیک روحاً من أمرنا ، ایشان می گویند پس حواس تان را بدهید که این روح نه جبرئیل است نه عسی بن مریم است ، نه قرآن است نه نبوت است نه وحی است با همه ارتباط دارد این روح اینطور می شود حسابش

روح امر واحدی است که تمام مواردی را که روح در قرآن به کار رفته است را در بر می گیرد

لذا ایشان با این دقتی که از کاربرد های کلمه روح دارند و بعد هم بررسی و نقل و نقد می کنند اقوال را ، تا اینجا که می رسند که بعضی ها گفته اند که این روح یک واقعیت واحد است ایشان می گویند که این حرف درستی است ، اصل اینکه من این را یک امر وسیع ذومراتب تحلیل کنم ، تعبیر خوبی دارند در اینجا که بعضی ها گفته اند که اینجا این روحی که داریم می گوئیم این روح امر واحدی است که همه مواردی را که کلمه روح در قرآن کریم به کار رفته است در بر می گیرد ، بعد ایشان می گویند اصل مطلب مطلب خوبی است و ما هم همین تحلیل را کردیم ، ولی بید حواستان باشد ما با یک امر واقعی وسیعی کار داریم که مراتب دارد ، در نبات و حیوان گفته شده در انسان گفته شده ، در مومنین گفته شده ، در فرشتگان الهی گفته شده ، در انبیاء الهی هم گفته شده ، با همین خصوصیتی که عرض شد ،

بعد می رسند به این نکته که حالا ما همه این مقدمات را در این جلسه جمع بندی مان حیث روایی مسئله برای ما مهم است ، ایشان وارد بحث روایات مسئله می شوند تقریباً در چند جا این روایات را رسیدگی می کنند ، اولین جایی که خوب روایات را تفصیلاً رسیدگی می کنند در همین آیه سوره اسراء است جلد سیزده تفسیر شریف المیزان

### تحلیل مسئله روح بر اساس روایات

ایشان در اینجا تعبیری را نقل می کنند که خلاصه کتاب اضداد بیرقی در کتاب اسماء و صفات علی بن ابیطالب سلام الله علیه نقل می کنند که در ذیل آیه یسئلونک عن الروح فرمود که روح یکی از فرشتگان است ، که هفتاد هزار روی دارد و هر رویش هفتاد هزار زبان دارد و هر زبانش با هفتاد هزار لغت حرف می زند ، و خدا را تسبیح می کند و خدای تعالی از هر تسبیح او فرشته ای خلق می کند که تا روز قیامت با فرشتگان پرواز می نماید ،

ایشان اشکالی که می گیرند فقط این است که آن عظمت روح و بزرگی روح آنها سر جایش ، اما اینکه ما در این روایت این را از جنس فرشته و ملک بدانیم بگوئیم روح ملک است ، ایشان می گویند این را ما قبلاً گفتیم با ظاهر عده ای از آیات نمی سازد و روایاتی هم داریم مخصوصاً از وجود مقدس امیرالمومنین که حالا می خوانیم روایت را ، ما در ذیل سوره نحل همان ینزل الملائکة بالروح که محل بحث ما بود حدیثی از علی علیه السلام نقل کردیم که فرشته بودن روح را انکار می کرد و امیرالمومنین به همین آیه ینزل الملائکة بالروح من امره استدلال کرد ، که حالا می خوانیم آن روایت را

بنابراین ایشان می‌خواهند بگویند پس ما اینجور روایت اینطوری را که مثلاً در مجامع اهل سنت به آن پرداخته می‌شود ما آن را می‌گذاریم کنار، در کافی به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت من از امام صادق علیه السلام از آیه یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی سوال نمودم فرمود روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همواره همراه رسول خدا و همان روح همراه امامان نیز هست، این را خواهش می‌کنم که داشته باشید تا بعداً، و از عالم ملکوت است، همراه رسول خدا، و همراه امامان و از عالم ملکوت، و بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، این را نقل می‌کنند،

### روایتی که با مختار علامه از معنای روح در آیات موافقت دارد

بعد علامه می‌فرمایند در این معنا روایت دیگری وجود دارد و این روایت با مدلول آیات به شرحی که توضیح دادیم موافقت دارد، در تفسیر عیاشی از زرارة و حران از ابی جعفر و ابی عبدالله سلام الله علیهما نقل فرموده روایت کرده که از آن دو بزرگوار معنای آیه یسئلونک عن الروح را پرسیدم در جواب فرمودند خدای تبارک تعالی احد و صمد است، صمد عبارت است از هر چیز بدون جوف، پس روح خلقی است از خلائق او که داری چشم و نیروی تحلیل است که خداوند او را در دل‌های پیغمبران و مومنین (ببینید پس اختصاص به انبیاء دیگر ندارد) مومنین ایدهم بروح منه، که آیه را خواندیم قرار داده است، بعد هم حضرت آقای طباطبایی (ره) می‌خواهند بگویند که علت اینکه بحث صمد را امام (ع) (...) بیان فرموده اند بخاطر آن حیث نفخت فیه من روحی است که حالا توضیح و تفصیلش جای دیگر است

در همان کتاب ابا بصیر از ابی بصیر از یکی از آن دو بزرگوار روایت کرده است که در پاسخ به ابی بصیر از آیه یسئلونک عن الروح فرموده همان است که در همه جنبه‌گان هست، ابابصیر می‌گوید

<sup>۲</sup> صوت واضح نیست.

پرسیدم آن چیست؟ فرمود از عالم ملکوت است و از قدرت است، بعد ایشان می خواهند این نتیجه را بگیرند از روایات،

می گویند مؤلف می گوید این روایات مرید آن بیانی است که ما برای بیان آیه نمودیم گفتیم آن روحی که از حقیقت آن پرسیده شده حقیقتی وسیع و دارای مراتبی مختلف است، یک امر وسیع دارای مراتب مختلف و نیز از ظاهر روایات اخری بر می آید که روح حیوانی است مجرد و از ملکوت است نه فقط روح انسانی، بلکه جنبدگان،

معنای جامع ایی که از این دست از روایات به دست می آید

این دسته از روایات را ایشان اینطوری جمع می کنند که پس اولاً روح اعظم از جبرئیل و میکائیل است. ثانیاً روح یک امر واحد ذو مراتب وسیع است، لذا در متن روایت ملاحظه کردید که در همه جنگان در دل‌های پیامبران و مومنین، با انبیا و ائمه، ایشان یک بخشی از روایات را در اینجا جمع بندی می کنند. با این جمع بندی حضرت علامه (ره) می خواهند در جلد هجدهم این نکته را در آیات محل بحث ما جمع کنند، با همه این توضیحات مفصلی که در چند جا دادیم، در جلد هجدهم که اصل بحث ما اوحینا الیک روحاً من امرنا است. ایشان آنجا با همین فضا دو نکته را برای آیات تکمیلی توضیح می دهند، یک نکته را که نگفتیم و الان با این مقدمات انشاءالله روشنی که از فرمایشات ایشان به استناد به آیات و روایات آوردیم بیان می کنیم

یک نکته این است که اول نشان می دهند در اینجا در باب حقیقت وحی که حالات پیامبر متفاوت بوده و پیامبر وقتی وحی را از خداوند می گرفته غیر از حالتی داشته که از جبرئیل می گرفته که ما این را قبلاً بررسی کرده ایم، می رسند به اینجا که تعبیرشان این است که در کافی به سند خود از ابی

بصیر روایت کرده است که گفت من از امام صادق (ع) از کلام خدای تعالی پرسیدم که می فرماید و کذلک أوحینا الیک روحاً من أمرنا فرمود روح (در ذیل خود این آیه دیگر) همواره با رسول خدا، فرموده آن روح عبارت است از خلقی که در میان خلایق از جبرئیل و میکائیل هم بزرگتر است، ببینید این روایت ذیل این آیه است، أوحینا الیک روحاً من أمرنا و این روح همواره با رسول خدا و ائمه بعد از آن جناب هست، و کارش تسدید و تایید آن حضرات است،

بعد ایشان یک بحث خیلی خوبی دارند با صاحب تفسیر روح المعانی که چطور ایشان این را برای غیر پیغمبر قائل است ولی برای پیغمبر قائل نیست که خیلی عالی که وقتی روایات اینقدر روشن دارند صریحاً روحاً را خلقی اعظم از جبرئیل و میکائیل همراه و مؤید نبی اکرم و ائمه چطور وقتی که به صراحت این دارد می آید و ملاحظه می کنید آنجا باز این را خوب می پردازند،

ذکر روایتی که مؤید معنای مختار علامه (ره) در کلمه روح است

نکته ایی که در همین فضا بر اساس تحلیل از آیات و روایات تایید کننده دارند و چون من وعده دادم که در آن روایات پایانی ایشان را هم در ذیل آیه سوره نحل قرائت کنم برای تان، آنجا این روایت برای ایشان خیلی مبنائی است، در کافی به سند خود به سعد بن اسکاف روایت کرده که گفت مردی خدمت امیرالمومنین علیه السلام رسد و از روح سوال کرد، و گفت آیا همان جبرئیل نیست؟ فرمود جبرئیل از ملائکه است و روح غیر از جبرئیل است، سعد می گوید این جواب بر سائل خیلی گران آمد، عرض کرد حرف بزرگی زدی که هیچ کس نگفته است. زیرا هیچ کس احتمال نداده است که روح غیر از جبرئیل است، امیرالمومنین علیه السلام فرمود تو مرد گمراهی هستی که سخنان اهل ضلال را نقل می کنی و الا خداوند متعال به پیغمبرش فرمود اُتی امرالله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی

عما یشرکون ینزل الملائکة بالروح و این خود صریح است در اینکه ملائکه غیر از روح است ، یعنی امیرالمومنین (ع) دارند می فرمایند ، اولاً صریحاً فرموده اند و بعد هم استدلال کرده اند به همین آیه ، بعد هم آقای طباطبایی (ره) می فرمایند این موید همان مجموعه روایاتی است که (حالا یکی از آنها را اینجا می گوئیم ، یکی دیگر آنها را در سوره شوری می گوئیم یکی را در خود سوره اسراء می گوئیم حالا یکی یا چند تا ، روایات متعددی داریم ) این موید روایتی است که ما قبلاً ذکر کردیم ، در یک دسته روایات آمده است که روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل از جنس ملائکه نیست بزرگتر از جبرئیل است و ملاحظه کردید این مجموع روایات که این روح وسیع در مراتب مختلف خلقت در جنبندگان در انسان ها در مومنین در ملائکه و در انبیاء ،

بعد در همین فضا که عرض کردم ایشان آن جمع بندی نهائی را برای آیه أوحینا الیک روحاً من أمرنا را ارائه می دهند که ما مقدماتش را هم از آیات و هم از روایات گذراندیم آن جمع بندی را هم انشاءالله اشاره بکنیم که برگردیم سر آن بحث مان و همراه حضرت امام (ره) به همراه تکمله ایی که از بیان امام (ره) باید به آن بپردازیم حالا انشاءالله برای جلسه بعدی .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله عليه و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ جمع بندی فرمایشات علامه طباطبایی (ره) در مسئله روح

بحث ما در ارتباط با جمع بندی فرمایشات حضرت علامه طباطبایی (ره) بود عرض کردیم که حضرت علامه (ره) مسئله روح را و دخالت مسئله روح در حقیقت وحی را در آیات مختلفی مثل آیات سوره اسراء که ملاحظه کردید بحث خیلی مفصلی در سوره اسراء داشتند ، و مثل آیات سوره نحل بحث مفصلی ارائه فرمودند ، و در سوره غافر باز ملاحظه کردید که پرداختند به مسئله یلقی الروح من امره علی من یشاء ، و ینزل الملائکة بالروح در سوره نحل ، یا قل الروح من امر ربی در سوره اسراء و در سوره شوری أوحینا الیک روحاً من امرنا اینها خلاصه پرداختند به این آیات و نهایتاً با روایاتی که در باب بود که مفصل ما روایات را بررسی کردیم ر فرمایش ایشان ،

از نظر علامه (ره) روح یک حقیقت واحد و یک وجود وسیع و ذو مراتب است

علامه خلاصه فرمایش ایشان در تحلیل این آیات و روایات این جمله کلیدی است که ایشان معتقد هستند که [روح] یک حقیقت واحد اما یک وجود وسیع و ذو مراتب است ، این خیلی مهم است در فرمایش آقای طباطبایی (ره) یک حقیقت واحد و یک موجود وسیع و ذومراتبی است که این را

ملاحظه فرمودید ما از فرمایشات ایشان خوب استفاده کردیم و این مبناء را ایشان در این تحلیل  
سوره اِسراء تصریح کردند که ملاحظه کردید قل الروح من امر ربي آمد در آیه اول و هم در آیه دوم  
و لئن شئنا لنذهبنّ بالذی أوحینا الیک جمع بندی کردند و تعبیرشان این است که این آیه دوم متصل  
است به ما قبلش زیرا آیه قبلی که قل الروح من امر ربي اگر چه متعرض مطلق روح بود ، قل الروح  
من امر ربي مطلق روح را بحث می کرد که خود دارای مراتب مختلفی است یک واقعیتی داریم که از  
مقوله امر ربي است ، مطلق روح است و تعمیم دارد همه روح هایی را که در قرآن کریم به کار رفته  
را می گیرد و همه را از عالم امر می داند ، قل الروح من امر ربي و ایشان هم اطلاعات روح را در  
همه آیات یکی یکی لیست کرده اند ، روح در حیوانات روح در انسان ها ، روح در مومنین ، روح در  
فرشتگان الهی ، روح در انبیاء ، ایشان گفته اند اینطور روح در امر ربي همه را می گیرد  
اما این آیه لنذهبنّ بالذی أوحینا الیک بر حسب سیاق آیات مورد بحث که درباره قرآن گفتگو داشته  
می فهمیم که مقصود از این بالذی أوحینا الیک خصوص آن روحی است که از آسمان بر رسول خدا  
نازل می شود و قرآن را بر او نازل می کند ، بنابراین معنای آیه این می شود که تحلیل شان این است  
که آن روح که بر تو نازل می شود و قرآن را به امر بر تو نازل می کند از تحت قدرت ما خارج  
نیست ، لنذهبنّ اینطوری ، و قسم می خورد که اگر بخواهیم همان روح را که کلمه القاء شده ما بر تو  
است از بین می بریم اینطوری ، و لئن شئنا لنذهبنّ بالذی أوحینا الیک بعد نتیجه گرفتند از این معنا بر  
می آید که اولاً مراد از بالذی أوحینا الیک آن روح الهی است که کلمه القاء شده به رسول خدا و آن  
حقیقتی است که آیه و کذلک أوحینا الیک روحاً من امرنا به آن اشاره داشت ،  
لذا ملاحظه می کنید عرض کردم از مجموع بحثی که در آیات می کنند به کمک روایات که آن روایتی  
را هم که اینجا ما خوب از آن استفاده کردیم و ایشان هم خیلی عالی تحلیل کرده اند خلاصه در



نهایت به این جمع بندی رسیده اند که این روایات مؤید آن بیانی است که ما برای آیه نمودیم ، آن روحی که از حقیقت آن پرسش شده است یک حقیقت وسیع دارای مراتب مختلفه است ، این حقیقت روح است

وجود روایاتی که این معنا (که واحد وسیع ذو مراتب باشد) را برای روح اثبات می کند

بعد این مرتبه ایی که الان مورد بحث است که در روایات ما بود . این مرتبه در ارتباط با انبیاء و ائمه است . که ما باز این را در روایات مان خواندیم که وقتی از صادقین سلام الله علیهما سوال کردند در کافی به سند خود از ابی بصیر که گفت من از امام صادق (علیه السلام) از آیه یسئلونک عن الروح روح مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همواره همراه رسول خدا و همان روح همراه امامان نیز هست و از عالم ملکوت است . (که بعداً عرض می کنم) ببینید یک حقیقت وسیعی است دارای مراتب ، خوب یک مرتبه اعلی و اشرف آن که همراه با انبیاء بود و همانگونه که با پیامبر (ص) است با ائمه هم هست که عرض می کنم آن را انشاءالله، این تقریباً جمع بندی بسیار بسیار روشن ایشان از مجموع این آیات به کمک روایات نورانی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین ، کلیدی اند این روایات مهم ما یکی همین روایات حضرت امیر علیه السلام که خیلی استفاده کردند که خواندیم در ذیل آیات سوره نحل یکی این روایات ، حقیقت وسیع دارای مراتب و مرتبه مهم و اعلی آن با نبی اکرم بوده از ابتداء و با ما (امامان) هم هست ،

معنای آیه سوره شوری بر اساس معنای مختار علامه در تحلیل کلمه روح

بر اساس این دست آوردی که ایشان جمع بندی می کنند آنموقع وقتی بر می گردیم به آیات سوره شوری ، در آیات سوره شوری عملاً سه تفسیر برای آیات درست می شود و کذلک أوحینا الیک

روحاً من امرنا تفسیر اول این است که من می گویم روح یعنی قرآن ، اگر گفتم روح یعنی قرآن معنا روشن است ، بعد به تعبیری که ایشان به کار می برند اگر اینطوری بشود و کذلک اشاره می کند به اقسام وحی ایی که بر پیغمبر (ص) نازل شده است ، روح هم یعنی قرآن ما با آن سه قسم وحی قرآن را به شما دادیم (به تعبیری که ایشان به کار می برند) بعد بر این اساس خیلی معنای آیه روشن است و توضیح آن هم معلوم است

و ایشان می فرمایند اگر اینطور شد که روح به معنای قرآن شد و کذلک هم اشاره کرد به اقسام وحی ایی که بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد ، آنموقع در آیه بعد که ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکنه جعلناه نوراً نهدی به من نشاء اینطوری می شود آیه ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان باز معلوم است ، این ایمان و قرآن خوب بله تفصیل است دیگر ما کنت تدری توی پیامبر (ص) قبل از اینکه قرآن را به تو بدهیم ما تدری ما الکتاب کتاب نداشتی ، ایمان نداشتی ، ایمان یعنی تفصیلاتش را ، که حالا ایشان اینجا یک دقتی می کنند که ایمان اینجا یعنی اعمال صالحه مبتنی بر آن تفصیلات بعد هم می فرمایند که اگر به من بگوئید که چرا ایمان را به عمل معنا می کنم ؟ چون در آیات شریفه قرآن داریم در سوره بقره و ما کان الله لیضیع ایمانکم یعنی اعمال صالح تان از بین نمی رود ، که در آیات شریفه قرآن کریم ایمان به جای عمل صالح به کار رفته است ولی عمده این است که آن ایمان می شود تفصیلی ، که حالا اشکالت را فعلاً نگیرید آنجا به این تحلیل اشکالاتی داشتند که کاری به آن نداریم ، ولی روشن است آیه ،

آنموقع و لکن جعلناه نوراً ضمیر جعلناه به قرآن بر می گردد ، و کذلک أوحینا الیک به توی پیامبر (ص) روحاً یعنی قرآناً و ما کنت تدری و تو هم نمی دانستی ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلنا آن

قرآن را نورا نهدی به آنموقع این این من نشاء من عبادنا به تعبیر قشنگ ایشان می شوند مومنین دیگر ،

خوب توجه کنید این می شود یک معنای منسجم از اول تا آخر آیه ، کذلک اشاره دارد به اقسام وحی بر پیغمبر، این روحاً می شود قرآن کریم ، دو ، ضمیر جعلناه به قرآن بر می گردد ، سه ، این من نشاء تکلیفش معلوم است که ضمیر در کلمه جعلناه به روح بر می گردد و مراد از اینکه فرمود من نشاء در فرضی که مراد از روح قرآن باشد رسول خدا و مومنین به آن جناب خواهند بود ، چون همه آنان از نور قرآن بهره مند شده و إهدی می یابند ، این می شود یک معنا و تفسیر آیه و بحث از اقسام وحی و دیگر روح هم به آن معنایی که ما گفتیم دخالتی ندارد ، حالا اینجا ایشان دو تا اشکال گرفته اند و این احتمال را گذاشته اند کنار که ما دیگر آن دو اشکال را تکرار نمی کنیم ، این یک احتمال

### احتمال دوم برای بیان مراد از کلمه روح

احتمال دوم این است که بگویند روح به تعبیر ایشان روح امری باشد ، یا جبرئیل باشد ، که حالا ایشان امری را قبول نمی کنند ولی اول بحث گفتند البته اگر کسی گفت این روح ، روح امری است یا این روح جبرئیل است آنموقع کذلک اشاره دارد به مطلق وحی ، یک ، این من نشاء یعنی همه انبیاء ، کذلک در صدر آیه و من نشاء ذیل آیه دیگر اختصاص به پیغمبر (ص) و مومنین به پیغمبر (ص) ندارد همه انبیاء می شوند بخاطر آن آیاتی که عرض کردم در سوره نحل و سوره غافر هست ، پس خلاصه اینطور می شود با این احتمال ، تعبیرشان این بود که : بعضی از مفسرین گفته اند کلمه مذکور یعنی کذلک اشاره به مطلق وحی ایی است که بر انبیاء نازل شده است ، ایشان هم آنجا اینطور

گفته اند اگر مراد از روح جبرئیل یا روح امری باشد که بیانش می آید که خود ایشان روح امری را تقویت کردند باید هم این معنا را قبول کرد کذلک تکلیفش این می شود که اگر من گفتم این روح ، روح امری است که ما اختیار کردیم آنموقع مطلق اقسام وحی با روح امری درست می شود و خدای متعال با القاء روح امری به انبیاء و القاء روح امری به فرشتگانش (توضیحاتش را دادیم ) آنها را آماده دریافت معارف می کند ، اگر اینطوری شد آنموقع تکلیف اینطوری است

خوب اگر اینطوری شد آنموقع این ضمیر در جعنا بر می گردد به روح یعنی ولكن جعنا روح را نوراً بحث این می شود آن روح می شود نوری که خدا این نور را القاء می کند بر انبیائش و به فرشتگانش ، لذا تعبیر بسیار بسیار خوب ایشان این است (که حالا داریم جمع بندی می کنیم) می فرمایند که اگر من گفتم این روح امری است ، خدا به پیغمبرش می گوید که ما روح امری را به تو دادیم و بدون روح امری تو کتاب نداشتی ، بدون روح امری تفصیل عمل صالح از تو صادر نمی شد ،

بعد تعبیرشان هم همین است دیگر ولكن جعلناه نوراً را اینطوری تحلیل می کنند این که ما این جعلناه را به قرآن زدیم من نشاء را مومنین به پیامبر (ص) معنا کردیم بنابراینکه روح را قرآن بدانیم ، اما اگر مراد از آن روح امری باشد که ما اختیار کردیم در آن صورت مراد از من نشاء تمام انبیاء گروندگان به امت های ایشان خواهد بود همه ، چون خدای تعالی به وسیله این وحی این روح را به انبیاء ، أوحینا روحاً این روح را که به انبیاء ایحاء می کند دو کار انجام داد یکی اینکه انبیاء و امت های ایشان را به این وسیله هدایت نموده و دیگر اینکه انبیاء را تسدید و تایید نموده است ، انبیاء بوسیله ایحاء روح ، تسدید می شوند تایید می شوند ایدناه بروح القدس که دیگر خواندیم آیاتش را

بنابراین فرض آیه شریفه درمقام تصدیق رسول خدا است . آن جناب در ادعای رسالت است و اینکه کتابش از ناحیه و به وحی اوست ، تصدیق میکند و نیز تایید می کند پیغمبر (ص) را در مقام اینکه

ایمانش را عمل صالحش را حرکتش را می خواهد بگوید بله همه اش مال این است که ما القاء کردیم بر تو روحی را که آن روح همه این آثار و برکات برای تو و امت تو را به دنبال دارد ، پس بنابراین که آن روح قرآن باشد کذلک شد وحی مختص به پیغمبر (ص) ، ضمیر جعلناه به قرآن برگشت و من نشاء هم شدند مومنین به پیامبر (ص) ، اگر روح شد روح امری که ما اختیار کردیم همه وحی ها ، همه برکات این جریان نورانی عظیم مال القاء این روح است جعلناه آن روح را ضمیر جعلناه به روح نوراً نهدی به من نشاء من عبادنا القاء روح اینطوری ، خوب ملاحظه می کنید که این با آن مبناء حقیقت واحده ذومراتب چطور جمع می کند مطلب را ، خیلی انصافاً این سازمان فرمایش ایشان [منظم است] بعد این شد احتمال دوم

### احتمال سوم در معنای روح

بعد ایشان یک احتمال سومی هم می دهند که که آن را هم ذیل آیه سوره شوری با آن کار می کنند که آن هم بیانش جای دارد ، احتمال سومی است و آن احتمال سوم این است که باز با روح کار کنیم ، منتهی این روحاً را ایشان یک تعبیر قشنگی دارند ، یک تکه ادبی دارند یک تکه ادامه آن مطلب در پایان آن بحث بعد از آنکه در معنای دوم روح امری را می گویند کلمه الهی است و القاء آن می شود تکلیم و ایحاء که خواندیم اینها را ، احتمال سومی می دهند که آن احتمال این است می گویند روحاً منصوب به نزع خافض است چرا ؟

چون در بقیه آیات شریفه ینزل الملائکة بالروح خافضی دارد ، ببینید این بالروح بوده اینجا فرموده أنزلنا الیک ، أوحینا الیک روحاً اشکال ندارد ما بگوئیم این منصوب (به تعبیر ایشان ) به نزع خافض است و ما خافض را که برداشتیم این روحاً شده است منصوب ، اگر گفتیم این منصوب به نزع خافض است می شود همان روحاً که در آیه شریفه سوره نحل است از جهت ادبی ، بعد ایشان می گویند که

اگر اینطوری شد ، یک ، و اگر گفتیم این روحاً محتوای قرآن را این روحاً می آورد که قبلاً توضیحش را در آیات دیگر دادیم نسبت اینکه خدای متعال اول گفته جبرئیل تو ناز کردی بعد گفته روح القدس نازل کرده ، بعد نسبت ها را درست کردند در آنجا که این روحاً یا بالروح که در آیه شریفه آمده است محتوای آن می شود قرآن ، اشکال ندارد و لذا آنجا خواندیم اگر یادتان باشد گفتند که ما دیگر لازم نداریم که مثل مشهور بعضی از آقایان بگوئیم روحاً قرآن است نه ، ما روح را به جبرئیل می دهیم ، جبرئیل را که نورانی می کنیم با روح ، قرآن به دست جبرئیل است جبرئیل می آورد به پیغمبر تحویل می دهد ، اینطوری جمع کرده اند،

بر اساس این تحلیلی که می کنند اینطوری می شود این جا ، می گویند این روحاً نصبش به نزع خافض است ، یک ، بعد این روحاً چون محتوایش می شود قرآن ، شما می توانید این جعلناه را به قرآن بنزید اشکالی ندارد ، چون از این سیاق و این مذاق قرآن موجود است در آنجا شما می توانید با این معنا که ما گفتیم لکن جعلناه یعنی جعلنا آن قرآن را ایندفعه نوراً نهی به من نشاء اینطوری می شود آنموقع صدرش اعم است ذیلش مستقر در قرآن کریم می شود ، صدرش کذلک است که چون روح امری است همه را می گیرد . ذیلش چون محتوا و سیاق مربوط به قرآن کریم است و محتوایی که با القاء روح عمل می آید قرآن است ، ضمیر جعلناه به قرآن می خورد ، حالا این هم یک اثری دارد بخاطر آن خاتمیت ، که گوئی این قرآن همه است ، همه به معنای اشرف و اکمل از همه ، ببینید تعبیر قشنگی دارند چون این احتمال سوم را خودشان دارند و بعدش هم گفته اند که ما ندیدیم مفسری اینطوری کار کند ، که این از ابتکارات زیبای ایشان است ببینید : ممکن هست این اشکال را که چرا از انزال یا ارسال تعبیر به ایحاء کرده اینطور از میان ببریم (این می شود احتمال سوم) که کلمه روحاً منصوب به نزع خافض است ، یک ، چون در جای دیگر آمده بود ینزل بالروح اینجا باء

بالروح رفته و روحاً شده است ، و ضمیر جعلناه هم به قرآن بر می گردد ، ما در تفسیر دوم جعلناه را به روح بر گرداندیم به روح امری ، ایشان می گویند نه عیب ندارد این جعلناه به قرآن بر می گردد گوئی که کلمه قرآن قبلاً ذکر نشده تا ضمیر به آن برگردد ولی از زمینه کلام (زمینه کلام آن نسبتی است که روح و جبرئیل دارند با قرآن ) از زمینه کلام یا از کلمه کتاب فهمیده می شود آنوقت معنا چنین می شود که ما اینچنین قرآن را با روحی از خود به تو وحی کردیم ،

آنموقع اینطوری می شود ینزل بالروح این قرآن را اینطوری ، چون محتوای این در واقع ، ینزل بالروح قرآن را ، أوحینا بالروح قرآن را ، اینطوری ، آنموقع أوحینا را با قرآن حل می کنیم اما به واسطه یا به مصاحبت روح ، ببینید یک ظرافتی می خواهند بدهند که آن قرآن را حفظ کند با آن محتوا و حیث روح امری هم حفظ بشود ، دیگر عملاً أوحینا مفعول به آن روحاً نیست ، أوحینا بالروح القرآن ، أوحینا بالروح قرآنی را که از این کتاب می شود فهمید ، ما تدری ما الکتاب و لا الایمان اگر اینطوری شد که من أوحینا را با حیث روح جمع کنم که آن نظریه روح امری سر جای خودش بماند ، برکات القاء روح سر جای خودش بماند حیث أوحینا هم حل بشود ، آنموقع شما ببینید برای درست کردن أوحینا دو راه حل دارید ، یا بگوئید این القاء کلمه است ، روح کلمه الهی است با آن سازمان زیبایی که ارائه کردند ، و به القاء کلمه می شود ایحاء و تکلیم تعبیر کرد اشکالی ندارد ، یا اینکه اینجا شما با القاء روح دارید کلام الهی که قرآن است را میدهید پس در زمینه کلام ، قرآن مذکور است . لذا حذف مفعول اینجا اشکالی ندارد ، اوحینا القرآن اما بالروح ، اگر اینطوری شد ایشان می فرمایند آنموقع معنای آیه اینطور می شود که ما چنین قرآنی را به روح بر تو وحی کردیم ، وحی می خورد به قرآن بالروح هم سر جای خودش است ، تو خودت نه کتاب می دانستی چیست و نه ایمان ،

یا اینکه ما قرآن و کتاب را نوری قرار دادیم دیگر ببینید ضمیر جعلناه را هم می زند به کتاب دوباره ،  
به قرآن می زند به کتاب می زند ، پس من یک فعول أوحینا دارم یعنی قرآن که الان مذکور نیست ،  
روح را هم سر جای خودش نگه می دارم منصوب به نزع خافضش می کنم که آن روح امری محفوظ  
بماند ، قرآن هم محذوف است ولی مذکور در قوه مذکوریت است کار را جمعش می کنم.

بعد ایشان می فرمایند که من هیچ مفسری را ندیدم که آیه را اینطور توجیه کرده باشد ، اگر این توجیه  
سوم ایشان هم درست در بیاید آنموقع مطلب خیلی (چیز تر) می شود نه اینکه روایات زیادی این  
کذلک أوحینا را برای پیغمبر (ص) درست کردند ، در اول بحث گفتند روایت زیادی داریم که این  
کذلک أوحینا را و این وحی را وحی پیامبر (ص) دیدند ، از آن طرف هم روایات خوبی ما داریم که  
روح را روح امری معنا کرده اند ، که از اول با پیامبر (ص) بوده و همراه پیامبر (ص) بوده ، و اعظم از  
جبرئیل و میکائیل است ، جمع بین این مجموع روایت که اولش تعبیرشان این بود که کلمه کذلک  
اشاره می شود به آنچه که در آیه قبلی که وحی را بر سه قسم ، و روایتی بسیاری این ظهور را تایید  
می کنند چون در آن روایات آمده است که روسل خدا سه جور وحی برای او بوده است

ولی احتمال دومی که یک عده اختیار کرده اند چون روح را می کردند امر یا جبرئیل ، اقسام وحی را  
این را اعم می گرفتند ، اگر این احتمال سوم ایشان هم که احتمال لطیف و جمع بین مجموع آیات و  
روایت به یک معنا تلقی می شود به کار برود آنموقع اینطوری می شود که من روح را همان روح  
امری می گیرم اما اوحینا را به قرآن می زنم ، اوحینا را که به قرآن زدم و با قرآن کار کردم آنموقع  
جعلناه ، جعلنا القرآن نوراً نهدی به من نشاء یعنی پیامبر (ص) و مومنین ، در این فضا هم می شود  
در واقع جمع بین قول یک و دو کرد ، اینطوری

تکملة: بررسی حیث أوحینا نسبت به ائمه (علیهم السلام)



خوب باقی می ماند آن نکته که در روایات ما بود و یک تعبیری برای تکمیل این مسئله که این روحی که ما گفتیم روایات می گویند با پیامبر (ص) بوده و ما همان روح با ما ائمه (ع) هم هست آن را هم ریشه قرآنی اش را هم ایشان حل می کنند که در واقع بینیم برای حیث امامت أوحینا چه اتفاقی برایش می افتد، این کان نسبت أوحینا است با قرآن و نبوت، یک حیث أوحینا داریم با امامت در قرآن کریم این هم یک تکمله است چون دیگر خیلی از دوستان پیام دادند که اقلأ این حیثیاتش کامل بشود و البته در بحث خطاب ما بسیار بسیار موثر است. مرحوم آخوند هم همان موقع احتمال داده اند که انبیاء یا خُلص از اولیاء، ما ببینیم این نسبت أوحینا با این روح که در حیث کتاب و قرآن تحلیل شد با این سه احتمال زیبایی که ایشان دادند و سومی یک نوع جمع بین احتمال اول و دوم تلقی می شد از مجموع آیات و روایات دو مبناء اصلی معرفتی ما قرار گرفت، یک هم که ما دو تا اشکال مهم به آن داشتیم، ببینیم ما برای آن أوحینا با این حیث هم چه می بینیم که انشاء الله دیگر مطلب تمام بشود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ تبیین نسبت وحی با قرآن و نبوت در کلام علامه طباطبایی (ره)

بحث ما به اینجا رسید که عرض کردیم که حضرت علامه (ره) نسبت وحی را با نبوت و قرآن تبیین کردند و برای این تبیین هم نهایتاً سه تفسیر وجود داشت ، یک تفسیر که این روح را خود قرآن بدانیم و نبوت ، و یکی اینکه این روح را موجود مستقل اعظم از جبرئیل و میکائیل بدانیم و تعبیر اوحینا را با اینکه این روح کلمه الهی است و القاء این کلمه یعنی تکلیم و ایحاء مانعی دیگر ندارد ،

و یکی اینکه این روح را باز موجود مستقل بدانیم و این روحاً را منصوب به نزع خافض بدانیم و بگوئیم که این روح قرآنی را القاء میکند و با القاء روح ، قرآن القاء می شود و لذا ضمیر جعلناه می تواند به خود قرآن برگردد که حالت جمعی بوجود بیاید ، ما بواسطه روح قرآن را به شما وحی کردیم ، وحی قرآن است بالروح به اصطلاح ، و این نسبت اوحینا با قرآن کریم تبیین می شود ، تعبیر می شود کرد که تبیین نسبت اوحینا وحی است با حیث تشریح و حیث القاء کتاب القاء قرآن اینطوری اگر ما با وحی تشریحی خواستیم کار کنیم آنجا قشنگ ما با همه اقوال توانستیم این نسبت را تبیین کنیم و علامه (ره) با آن سه تفسیر و با آن سه دیدگاه نسبت را بیان فرمودند و مسئله را درست کردند از آن جهت مسئله حل شد

## تبيين نسبت وحی با مسئله امامت توسط علامه طباطبائی (ره)

بعد هم سوالی مطرح شد که این وحی با مسئله امامت چه نسبتی پیدا می کند؟ حضرت علامه (ره) در همین بحث ما یعنی در آیه ۵۲ سوره شوری یک اشاره ایی داشتند که حالا چون ما اصل بحث مان را می خواستیم برای ارزیابی فرمایش صاحب تفسیر نمونه و بقیه آقایانی که روح را قرآن معنا می کردند متوجه نسبت قرآن، روح و وحی بکنیم، آن تکه را گذاشته بودیم که در تکمله بحث در تحلیل انسان در افق ولاء و انسان ولائی قرانی که ما گفتیم که مصدریت و مختمیت پیدا می کند برای همه چیز ما آن را در تکمله بیارویم،

آنجا خود علامه در آیه ۵۲ سوره شور به نکته فنی ایی اشاره می کنند و آن نکته فنی این است که می گویند چه اشکال دارد اگر بگوئیم که این روح موجود مستقل ولی کلمه خدا است کلمة القاها این کلمه خدا است، این کلمته القاها الی مریم و روح منه را می گویند بعد می فرمایند که خوب نازل کردن کلمه می شود تکلیم و سخن گفتن، پس چه عیبی دارد که از انزال روح به ایحاء و وحی کردن تعبیر کنند این را درست می کنند که در ذیل همان قول دوم توضیح دادیم و از آن دفاع کردیم به این می رسند با اینکه انبیاء علیهم السلام در اعمالشان موید به روح القدس هستند، خوب دقت بفرمائید این یک باب دیگری است،

### دو کار و فعل روح نسبت به انبیاء

انبیاء در اعمال شان، ما آنجا بحث نسبت روح را با کتاب بررسی می کردیم نه با عمل انبیاء اینجا داریم نسبت روح را با عمل انبیاء بررسی می کنیم، در اعمال شان، با اینکه انبیاء در اعمال شان موید به روح القدس هستند و به وسیله همین روح است که شرائع به آنها وحی می شود، می خواهد

بگویند که روح دو اکار می کند ، روح می آید اینها را موید می کند در اعمال شان ، و روح می آید اینها را آماده می کند برای دریافت کتاب خدا ، پس روح دو کار کرده است یکی موید بودن انبیاء در اعمال و یکی اینکه کتاب تشریح بشود، یعنی هم وحی تشریحی با روح درست می شود و هم عمل انبیاء بواسطه روح درست می شود اینطوری ، و همانطور که فرموده و آیدناه بروح القدس از آنجا گفت روح القدس نازل کرده است یک جای دیگر فرموده آیدناه بروح القدس ،

بعد اینجا اشاره می کنند و در تفسیر و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقامه الصلاة و ایتاء الزکوة نیز به این بحث اشاره کردیم ، این بحثی است که در واقع موید بحث ما است در تبیین رابطه روح و قرآن ولی خودش یک فصل قابل توجه و دقتی است برای بیان نسبت روح با وحی تسدیدی ، وحی تکوینی ، نه وحی تشریحی ، که ما این را هم که یک مقدار فرمایش آقای طباطبایی (ره) را داشته باشیم بعد باید برگردیم آن نکته استاد بسیار عظیم الشأن مان حضرت آیه الله جوادی داشتند ملاحظه بکنید که دوباره می گوئیم ببینید استادتان آقای طباطبایی (ره) توجه کامل دارند به همه این مطالب ، پس این می شود از یک جهت تکمله بحث ما برای تحلیل انسان در افق ولاء قرآن ، از یک جهت تکمیل بحث ما است برای حقیقت خطاب الهی ، و اهمیت این خطاب الهی از وحی تسدیدی و وحی تشریحی ، وحی اعمال و وحی کتاب ، أوحینا الیهم فعل الخیرات ، اوحینا الیهم این کتاب را ، آقای طباطبایی (ره) می خواهند بفرمایند که هر دو تا با روح اتفاق می افتد ،

بعد البته این وحی تسدیدی که روح می آید حل می کند باید ببینیم کدامش مال انبیاء است کدامش مال مومنین است چون دیدید که روح یک امر حقیقت واحد وسیع ذومراتب است ، که بعد ما آنجا به استادمان حضرت آقای جوادی خواستیم بگوئیم که آنجا آن مرتبه از آن وحی تسدیدی بله با آن مصحف بی بی (سلام الله علیها) را درست می کنند ، که حالا ملاحظه خواهید کرد ، ایشان این مطلب

را آنجا اشاره می کند ، در بحث خودمان هم دارند چون کاملاً مرتبط است و حساب حقیقت خطاب الهی را و حقیقت وحی را روشن می کند . چون وحی منقسم می شود به وحی تسدید و وحی تشریحی ، این وحی تسدید و تاییدی ایدنا ، باید ببینیم می توانید اینطوری بگوئید که یکبار وحی را با نبوت نسبت سنجی می کنیم. یک بار با امامت ، اینجا هم که آقای طباطبایی (ره) با اینکه انبیاء علیهم السلام در اعمال شان حالا توضیح می دهند در آنجا ،

شما وحی را اوحینا را یک بار درباره انبیاء به کار می برید یک بار درباره ائمه به کار می برید ، در هر دو جا هم که می خواهید درباره ائمه و انبیاء به کار ببرید کلمه جایگاه روح باید در بیاید . آنجا علامه طباطبایی (ره) ملاحظه می کنید در همین ذیل آیه ۵۲ سوره شوری هر دو تا را با هم یک جا جمع می کنند ، در مورد اولی می گویند با اینکه انبیاء در اعمال شان موید به روح القدس هستند و به وسیله همین روح است که شرایع هم (چیز) می شود چرا ؟ چون در بالا گفت که هر دو تای آنها ، قل نزله روح القدس ، نزل کتاب را ، ببینید تعبیرشان این بود که جمع کرد به این مطلب که یک جا جبرئیل است که می گوید فانه نزله علی قلبک ، جبرئیل نزل ، من کان عدواً لجبرئیل فانه نزله علی قلبک یک جا فرمود نزله روح القدس من ربک ، یک بار چون اینها را مفصل خواندیم و دوستان همراه ما هستند دیگر ما سیر را آمدیم و داریم جمع می کنیم بحث را

لذا اینجا تعبیر بسیار بسیار دقیقی است که تعبیر حضرت علامه دقیق است در اینجا که با اینکه انبیاء در اعمال شان موید به روح القدس هستند و به وسیله همین روح هم شرائع به آنها وحی می شود ، یک جا دارد ایدناه بروح القدس ، یک جا دارد نزله بروح القدس ، قل نزله روح القدس من ربک اینطوری یعنی ما اوحینا را در هر دو جا به کار می بریم ، تقریباً همین مطلب را ذیل سوره

اسراء هم که خواستند جمع بندی کنند همین را آوردند ، از سوی دیگر می بینیم یک جا آورنده قرآن را جبرئیل معرفی می کنند قل من كان عدواً لجبرئيل فنه نزله على قلبك باذن الله آیه ۹۷ سوره بقره ،

در جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده است قل نزل به روح الامین علی قلبک ، و نیز فرموده قل نزله روح القدس من ربک حالا سر روح القدس که می رسد روح القدس دو کار می کند ایدناه بروح القدس یک جا دارد نزله روح القدس و روح را که به وجهی که غیر از ملائکة است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است ، اینطوری پس برای روح به تعبیر بسیار دقیقی که حضرت علامه قائل اند ما دو حیث داریم ، یک حیث موید بودن انبیاء است در اعمال ، یک حیث تحقق وحی تشریعی با روح است، شرایع را که به اینها می دهند با روح می دهند ،

ایشان برای اینکه این تحلیل را کامل ارائه کنند (ما تقریباً دو جای دیگر را باید ملاحظه کنیم این) وعده ایی اینجا می دهند که ما در أوحینا الیهم فعل الخیرات این را اختیار کردیم . (این دو جا را مختصر بنده اشاره می کنم که حالا که دیگر این نسبت وحی با روح و نسبت وحی با تشریح و نسبت وحی با تسدید معلوم بشود)

خوب اصل آیه که همینطور که بیان فرمودند آیه شریفه سوره انبیاء است ما در آیات شریفه سوره انبیاء اصل این بحث که وعده ایشان است که فرمودند ما این را اختیار کردیم آیه ۷۳ سوره انبیاء است ، أوحینا الیهم فعل الخیرات که بالاخره مبناء بسیار بسیار مهم علامه است و خلاصه این اقامة الصلاة و ایتاء الزکوۃ ، خود اقامه صلاه و خود ایتاء الزکوۃ خود عمل ، أوحینا الیهم خود عمل را ، که حالا می خواهیم این را تحلیل کنیم

## بیان علامه طباطبایی (ره) ذیل آیه (۷۳) سوره انبیاء

ایشان در اینجا آیات سوره انبیاء که عرض کردم بررسی اش را در جلد چهاردهم تفسیر شریف المیزان ارائه می کنند آنجا خوب آیه ۷۳ یک ارتباط تنگاتنگی دارد با آیه و جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا این جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا ادامه اش می شود وأوحینا الیهم فعل الخیرات الیهم یعنی الی این ائمه ، لذا تعبیر ایشان این است که در همین جا خلاصه ما داریم با ائمه کار می کنیم جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات که ایشان در آنجا جمع بندی نهائی شان این می شود که پس حاصل کلام این شد که ائمه در آیه شریفه موید بروح القدس و روح الطهاره و موید به قدرتی ربانی هستند ، که ایشان را به فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات دعوت می کند ، که می شود همان روحی که همراه پیامبر بود و پیامبر را همواره تایید می کرد در ما کنت تدری مالکتاب و لا الایمان در ادامه آیه ،

ایشان آنجا خلاصه زیر ساخت مسئله را درست می کنند که زیر ساخت مسئله این است که قرآن کریم یک نگاه به نبوت دارد یک نگاهی به امامت دارد نگاه به نبوتش یک حکم دارد ، نگاه به امامتش یک حکم دارد ، و این نگاه به نبوت و امامتش با امر درست می شود حالا این نگاه خیلی عجیب است این سازمان بسیار ارزشمند ایشان ، چرا با عالم امر درست می شود ؟ بخاطر اینکه با روح درست شده است و روح از عالم امر است ، بنده اول چهارچوب فرمایش علامه (ره) را درست کنم که ببینید این انسان در افق ولاء ایشان چه انسان عجیبی است و چه نسبتی با روح دارد ، تا بعد جایگاه روح را در زیارت جامعه عرض کنیم ، که اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر

ببینید اول ایشان آن آیه را وارد می شوند اول آیه جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات خوب این آدرس این بحث که می خواهم ملاحظه بکنید ، یک جای دیگر هم باز این را

رسیدگی می کنند که همین جا هم اشاره می کنند و آن در جلد اول تفسیر المیزان است که در واقع ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره که انی جاعلک للناس اماماً که آنجا هم مفصل رسیدگی می کنند ، اینجا آدرس می دهند ولی من مجبورم که مختصر آنجا را هم عرض کنم ، البته ما اینجا چون مسئله امر را و حیث امر و خلق را درست کردیم در حقیقت روح دیگر دست مان باز است ، ولی خوب بالاخره این سازمان باید درست در بیاید در فرمایش ایشان ،

### هدایت در آیه شریفه هدایت به معنای ایصال است نه هدایت به معنای ارائه طریق

ایشان اینجا میفرمایند ظاهر آیه بطوری که ظاهر آیات راجع به امامت ذریه ابراهیم(ع) هم دلالت دارد این است که ضمیر در جعلناهم به ابراهیم به اسحق و به یعقوب بر می گردد ، و ظاهر جمله و جعلناهم أئمةً یهدون بأمرنا که هدایت به امر جاری مجرای مفسر معنای امامت است ، جعلناهم أئمةً یعنی چه ؟ یعنی یهدون بأمرنا ، بعد ایشان آدرس می دهند که ما در ذیل آیه انی جاعلک للناس اماماً بحثی درباره معنای هدایت امام به امر خدا گذرانندیم ، بعد می گویند اینجا می خواهیم چه بگوئیم ؟ اینجا می خواهیم بگوئیم که این هدایت غیر از ارائه طریق است . این هدایت ایصال است . حالا نسبت این هدایت یعنی ایصال با آن هدایت به امر ، اول تبیین هدایت به امر و جدا کردن هدایت به امر که یعنی ایصال از ارائه طریق که در واقع کار انبیاء است ، که آن ارائه طریق بشود تشریحی به تعبیر ایشان ، و این بشود یک نوع ولایت باطنی و تکوینی ، چون مال عالم امر است ، تازه خود این تشریحی هم با عالم امر درست می شود ، یعنی با روحی درست می شود که از عالم امر است ، که حالا ما این نسبت را باید در بیاوریم ، بعد این اقتضاء می کند وحی یک نسبتی با فعل پیدا کند نه با تشریح ، با تشریح که دارد ، بعد آن روح نسبتش اینجا معلوم می شود



## تبیین جایگاه روح نسبت به وحی تشریحی

پس ملاحظه می کنید این مطلب را که اولاً در بحث خودمان یعنی در سوره شوری ایشان برای اینکه جایگاه روح را نسبت به وحی تشریحی نشان بدهند اشاره کردند که این روح یک نسبتی با فعل انبیاء دارد و این موید بودن اختصاص ندارد به حیث تشریح ، با فعل ، یعنی با تسدید و تکوین مرتبط است

، بعد نشان دادند که وقتی ما می توانیم حقیقت وحی را با روح تحلیل کنیم که نسبت وحی را با تکوین هم بگوئیم یعنی همان که ما از اول می گفتیم که خطاب الهی فقط تشریحی نیست ، فقط قرار نیست از این خطاب فقط قرآن کریم در بیاید مصحف بی بی (سلام الله علیها) هم در می آید ، نکته دوم؛ برای اینکه این را تبیین کنیم باید آن تحلیل جامع آیه اوحینا الیهم فعل الخیرات را بدانیم ،

نکته سوم این است که اوحینا الیهم فعل الخیرات حیث امامت است نه نبوت لذا دو جور مؤیدیت ما داریم ، حالا برای تبیین حیث امامت باید هدایت به امر را بدانیم ، کما اینکه برای تحلیل حیث نبوت ما رفتیم در عالم امر حقیقت روح را درست کنیم . خوب به نظر بنده این از آن کارهای اساسی انسان شناسی حضرت علامه است که ایشان خیلی در واقع با دقت و قوت این را درست می کنند و تازه این ما را آماده می کند که برگردیم و بگوئیم حضرت آقا استاد بزرگوار و عظیم الشأن مان حضرت آیه الله جوادی بگوئیم ببینید استادان همه اینها را داشت و ایحاء را غیر از تبلیغ می دیدند ، حالا ملاحظه کنید که انشاء الله دیگر که آمدیم برای صعود به این قله بسیار ارزشمند فرمایشات

حضرت آیه الله طباطبایی (ره) انشاء الله اینها را جمع بکنیم و انشاء الله برگردیم و بحث خطاب الهی را

تمام کنیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

بسم الله الرحمن الرحیم



---

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی وحی نسبت به امامت

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت علامه طباطبایی (ره) رسید به این بخش که ما باید مسئله رابطه وحی را با حیث بحث امامت در قرآن کریم بررسی کنیم و اوحینا را همانطور که در ارتباط با مسئله نبوت علامه طباطبایی (ره) پیگری فرمودند و توضیحاتی ارائه فرمودند در ارتباط با مسئله امامت هم باید رسیدگی کنند .

مؤید بودن انبیاء به روح القدس در اعمال شان نیز می باشد

و عرض شد که علامه طباطبایی (ره) هم ذیل آیه ۵۲ سوره شوری به این نکته اشاره کردند که مؤید بودن انبیاء به روح القدس مربوط به اعمال انبیاء هم هست غیر از اینکه روح القدس نقشی در نازل کردن کتاب و تنزیل کتاب دارد و وحی تشریحی تنزیلش با روح است ، روح القدس تنزیل می کند

روح الأمين و روح القدس را (خواندیم آیات و عبارات را) جلسه قبل هم یادآوری کردیم در تأیید انبیاء و مؤید بودن انبیاء نسبت به اعمالشان هم نقش دارند . این نکته اول که بالاخره ایشان آنجا اشاره کردند و نقش روح را مختصر نسبت به حیث وحی تشریحی به اصطلاح . همانجا هم آمدند این مؤید بودن را ارتباطش دادند با **أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ** . در آیات شریفه سورة انبیاء که بیان فرمودند و ما باید بررسی کنیم .

و عرض کردیم که آنجا این را اشاره کردند در خود آیه شریفه سورة انبیاء که می خواهند بررسی کنند این را مرتبط می دانند با مسئله هدایت به امر که مسئله هدایت به امر را در مسئله تحلیل **يَهْدُونَ** بِأَمْرِنَا در آیات سورة بقره تفصیل داده اند و این را توضیح مختصری گفتیم بدهیم که این نسبت استخراج شود با عنایت به اینکه مسئله امر حقیقت روح را از عالم امر درست می کرد و آن روح در هر دو جا دخالت می کرد هم در مسئله وحی تشریحی و هم در مسئله مؤید بودن انبیاء در اعمالشان . که آیه **وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ، نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ** بود در هر دو دخالت داشت .

حضرت علامه طباطبایی (ره) در جلد اول تفسیر المیزان توضیح می دهند که ما باید حواسمان باشد که قرآن کریم هر جا مسئله امامت را مطرح می کند حیث هدایت به امر کنار آن هست و ما اینجا چون این عناوین را تا حدودی بررسی کردیم نیازی به تکرار و معطلی ندارد . ولی مقدمه تاریخی اش را می گویند که مسئله امامت حضرت ابراهیم (ع) در اواخر عمر او اتفاق افتاد .

می فرمایند که ما در آغاز گفتار گفتیم که قصهٔ امامت ابراهیم (ع) در اواخر عمر او و بعد از بشارت به اسحاق (ع) و اسماعیل (ع) بود. ملائکه وقتی این بشارت را آوردند که آمده بودند قوم لوط را هلاک کنند و در سر راه خود سری به ابراهیم (ع) زدند و ابراهیم (ع) در آنموقع پیغمبری بود مرسل، پس معلوم می شود قبل از امامت دارای نبوت بوده اند. در نتیجه امامتش غیر از نبوتش بوده است. منشأ این تفسیر و تفاسیر دیگر نظیر آن، این است که الفاظی که در قرآن شریف آمده که حالا این را ذیل یک بحثی مطرح می کنند که اصل بحث را چون ما طرح نکردیم کاری نداریم اما اصل این مسئله را باید دقت کنیم.

### امامت در قرآن کریم منزلتی اشرف از نبوت دارد

حالا می خواهند بگویند که آقایان وقتی که ما می گوئیم امامت، امامت را به آن معنای فنی قرآنی نمی بینند که حیث امامت را متأخر و اشرف از حیث نبوت تلقی کنند. اینجا یک بحثی با مفسرین دارند که خیلی بحث عالی است ولی نکتهٔ اصلی اش این نکته است که عرض کردم. امامت با ادبیات قرآن کریم منزلتی دارد اشرف از نبوت و ابراهیم (ع) که نبی مرسل است و سالها از نبوت و جهادش در دفاع از دین خدا می گذرد تبلیغ کرده دفاع کرده هجرت کرده تا به سن کهولت رسیده و بعد فرشتگان می آورند به او بشارت بدهند با همین سیری که ایشان در داستان دارند در قصهٔ حضرت ابراهیم (ع) دارند اینها نشان می دهد که امامت متأخر است اشرف است و حیث آن غیر از حیث

نبوت است در این فضا می خواهند بگویند یک چنین حقیقتی که تحت عنوان امامت در قرآن مطرح شده چیست ؟ که مقید به قید هدایت به امر است .

### تحلیل حقیقت امامتی که مقید است به قید هدایت به امر

نخست باید دانست که قرآن کریم هر کجا نامی از امامت می برد دنبالش متعرض هدایت می شود بعد

شروع می کنند هدایت را تحلیل کردن. شواهد را می آورند وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا

جَعَلْنَا صَالِحِينَ ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا که آیه ۷۳ سوره انبیاست که حالا ما داریم در سوره

انبیاء بحث می کنیم که از آیه ۷۲ که این ۷۳ از آن است . ۷۲ برگشتیم در سوره بقره ایشان از بقره

دارند به ۷۳ انبیاء هم اشاره می کنند یا مثلا وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا در آیات سوره سجده آیه

۲۴ ، لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ بعد هم می فرمایند از این دو آیه بر می آید وصفی که از امامت

کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند از سوی دیگر همه جا این

هدایت را مقید به امر کرده و با این قید می فهماند که هدایت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه

هدایتی است که به امر خدا صورت می گیرد و این همان است که ما دیگر آیاتش را خواندیم إِنَّمَا

أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ امرش کلمه کن است کلمه کن هم کلمه ایجاد هست . ایجاد

هم یعنی وجود ولی نه وجود از جهت خلق بلکه وجود از جهت امر که ما اینها را بررسی کردیم

وجود از جهت خلق حیث تدریج دارد ، حیث زمان دارد ، وجود از جهت امر حیثی دارد که نه حیث دفع هست و انتساب به کلمه ای هست که کلمه الله هست کلمه الهی هست ولذا همین را هم توضیح می دهند امر او وقتی اراده چیزی کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود پس منزّه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ که ما قبلاً هم بررسی اش کردیم کَلَمَحٍ بِالْبَصْرِ امر ما یک چیز است و انشالله در تفسیر این آیه بزودی بیان خواهیم کرد که آیه اول آن را ملکوت نیز خوانده وجه دیگری از خلقت است (که این آیات را خواندیم) خلقتی است که ائمه با آن امر با خدای سبحان مواجه می شوند خیلی تعبیر دقیق است ، امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می شوند خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد به کلمه کن آن است و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست و امر در مقابل خلق یکی از دو وجه هر چیز است خلق آن وجه هر چیز است که محکوم به تغییر است. تدریج و انطباق بر قوانین حرکت و زمان است ولی امر در همان چیز محکوم به این احکام نیست . و این بود اجمالی از معنای امر تا تفصیل آن بیاید

لذا آنجا ملاحظه می کنید اول مسئله هدایت به امر را می کنند مفسر معنای امامت در قرآن ، تفسیر این امامت هدایت به امر است . امر کن است . کن وجود دفعی است ، کن کلمه الله است . این نوع هدایت را ایشان در آیات سوره بقره زیر ساخت اصلی بحث شان قرار می دهند .

## هدایت دو نوع است : هدایت تشریحی ؛ هدایت تکوینی

در سوره انبیاء که الآن محل بحث ماست و ما داشتیم فرمایشات ایشان را در سوره انبیاء پیگیری می

کردیم که آیه وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا دوباره همین نکات را مبناء قرار می دهند ظاهر جمله

یهدون بامرنا این است که هدایت به امر جاری مجرای مفسر معنای امامت است ، تفسیر معنای امامت

، حقیقت امامت هدایت به امر است و ما در ذیل آیه إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا که الآن در آیه سوره

بقره خواندند در جلد اول این کتاب بحثی در معنای هدایت به امر گذراندیم

اما الآن می خواهیم بگوییم ما دو گونه هدایت داریم یکی هدایت تشریحی که هدایت انبیاء است

هدایت تشریحی به تعبیر قشنگ ایشان یعنی آدرس دادن . نوع هدایت تشریحی از مقوله اعتبار است

این هدایت هدایت تشریحی است انبیاء راهنمایی می کنند، آدرس می دهند قانون ها را بیان می کنند .

تعبیر ایشان این است که این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده هدایت به معنای راهنمایی

نیست . چرا؟ به خاطر آن مقدمه زندگی حضرت ابراهیم (ع) که آن هدایت سالها برای ابراهیم (ع) بود

چون می دانیم که خدای تعالی ابراهیم (ع) را وقتی امام قرار داد که سالها دارای منصب نبوت بود که

ما قبلا توضیح دادیم و معلوم است که نبوت منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست ، نبوت

مأموریت تبلیغ دارد هدایتش تبلیغ است اراءة الطريق است . پس هدایتی که منصب امام است معنایی

نمی تواند غیر از ایصال الی المطلوب رساندن به مقصد داشته باشد . چرا ؟

بخاطر اینکه باید جدایش کنیم هدایت امام را از هدایت نبی . سالهای متمادی هدایت نبی برای ابراهیم (ع) مسلم بود اما ابراهیم (ع) بعد از آزمایش ها و ابتلائاتی به مقامی بالاتر که هدایت به امر است رسید و این هدایت به امر که معنای امر را آنجا گفتیم الآن داریم می گوئیم این هدایت غیر از ارأئه طریق است این معنای یک نوع تصرف تکوینی است در نفوس . که با آن تصرف راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقف بالاتر هموار می سازد . چون هدایت به امر است ، امر کن است ، کن ایجاد است ، ایجاد وجود است اما وجود از جهت دفعی که گفته شد و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی .

ببینید یک بار امر را از ظاهر آیه در آورد که امر غیر از خلق است إنما امره فلان که آیات را خواندیم . حالا دارد از مقابله به معنای ایصال با هدایت به معنای ارأئه امر را خارج می کند . هدایت به معنای ارأئه تشریعی است ، هدایت به معنای ایصال تکوینی است باطنی است ، حالا بعد ما می خواهیم نسبت این هدایت تشریعی را با آن هدایت تکوینی درست کنیم . ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی که صرف اعتبار است ، اینجا بعد اعتبار هم تکلیفش معلوم می شود . شما هدایت تشریعی را اعتبار ، هدایت تکوینی را آن تصرف باطنی تکوینی از تفکیک ارأئه از ایصال . بعد اگر اینطور شد حالا ملاحظه خواهید کرد . آنموقع آن



مسئله ای که ما داشتیم نسبت بین حقیقت و اعتبار را در وحی و کتاب درست می کردیم این برمی گردد به آن حیث تکوین امام . این که به شما عرض کردم همه اینها یک جا باید جمع شود ،

شما یک هدایت به معنای ارائه دارید این تشریحی است اعتباری است ، یک هدایت به معنای ایصال دارید این تصرفی و تکوینی است . نسبت هایشان رابه دست می آوریم هر دو با روح است و هدایت تکوینی است که زیر ساخت را درست می کند و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی ، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود (آیه که این را می فرمود ایشان با تحلیل و تقابل این دو تا و تأخر دومی از اولی و اشرف بودن دومی از اولی در زندگی مثلاً حضرت ابراهیم (ع) ) نه تشریحی که صرف اعتبار است بلکه همان حقیقتی است که آیه شریفه **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا** به آن پرداخت .

فقط توجه کنید این مطلب ایشان در سوره انبیاء تکرار مطلب قبل نیست ، این را قشنگ گفتند ، گفتند چیزی که الآن می خواهیم به آن اضافه کنیم . در این مقام می خواهیم یک چیزی را اضافه کنیم به بحث ، آنجا با حیث آیه وارد شدند تحلیل کردند درست کردند کار را ، هدایت به امر است ، امر هم این است ، با همان سیر خودش ، اینجا با حیث تعدد معنای هدایت و تکوینی بودن هدایت به امر که در واقع یعنی هدایت به معنای ایصال و رساندن ، واقع است . برساند حرکتش بدهد از موقفی به موقفی بالایش ببرد تا برساندش. الان دارند با این حیث مسئله را جدا می کنند

بعد می فرمایند اگر اینگونه شد ما یک تشریح صرف اعتبار داریم ، یک تکوینی داریم که اینطور است و می فهماند که هدایت به امر از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است ، شما یک فیوضات معنوی و مقامات باطنی دارید که مسئله هدایت به امر را تبیین می کند ، یک بحث ظاهری دارید که اعتبار و تشریح است.

و مؤمنین که بوسیله عمل صالح به سوی آن هدایت می شوند و به رحمت پروردگارشان ملبس می گردند<sup>۳</sup> (و مؤمنین بواسطه عمل صالح ) که حالا بعد می گوئیم مؤید انبیاء در اعمال روح است ، مؤید مؤمنین در اعمال روح است ، همه اش با آن روح جمع می شود ، حیث عمل نقش خودش را انجام می دهد که انشاءالله می رسیم به آن ، حیث ظاهر هم کار خودش را می کند . حیث عمل چه در انبیاء چه در مؤمنین . و می فهماند که هدایت به امر از فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین بوسیله عمل صالح بسوی آن هدایت می شوند و به رحمت پروردگارشان ملبس می گردند

علامه (ره) نتیجه می گیرند که باء در بامرنا یا باء سببیت است یا باء آلت

بعد ایشان یک نتیجه می گیرد این باء در بامر یا باء سببیت است یا باء آلت است چون امام می خواهد هدایت به امر کند باید خودش داشته باشد . لذا از او صادر می شود . تعبیرشان تعبیر بسیار زیبایی است که به آن قلّه ای که من می خواهم می رساند . چون امام بوسیله امر هدایت می کند با در

<sup>۳</sup> متن فرمایش علامه (ره) که برای تمایز پر رنگ گردیده است

نظر گرفتن اینکه باء در بأمیره یهدون بأمرنا باء سببیت یا آلت است ، می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است . بعد آن هدایت را روح تأمین کرده و از او به سایر مردم منتشر می شود بر حسب اختلافی که در مقامات دارند و هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود ، از اینجا می فهمیم که امام رابط میان پروردگارشان در أخذ فیوضات ظاهری و باطنی است یعنی ظاهری هم می شود کار امام یعنی اگر آن وساطت در فیض برای نبی اکرم (ص) اتفاق نیافتاده باشد وساطت در تشریح هم اتفاق نمی افتد واسطه در میان امام رابط میان مردم و پروردگارشان در أخذ فیوضات ظاهری و باطنی است ، همچنانکه پیغمبر رابط میان مردم و خدای تعالی در گرفتن فیوضات ظاهری هست یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیغمبر به سایر مردم منتشر می شود . هدایتی داریم از سوی امام ظاهری و باطنی ، فیضی باید بیاید باطناً و ظاهراً ، هدایتی داریم از سوی نبی که فیض ظاهری هست . فیض ظاهری یعنی آمدن شرایع که از طریق وحی آمده ، حالا می خواهیم بگوییم آن باطنی هم از طریق وحی می آید.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتشان راهنمایی می کند همچنانکه پیغمبر دلیلی است که مردم را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید البته بعضی از اولیاء الهی فقط پیامبرند ، لوط فقط پیغمبر است و بعضی تنها امام اند ، مثل اهل بیت (ع) و بعضی دارای هر دو مقام هستند مانند ابراهیم (ع) و دو فرزندش اسماعیل (ع) و اسحاق (ع) .

اگر مسئله امامت حل نشود نه تشریح و نه نبوت و نه حتی سیستم اعتبار حل نمی شوند

بینید ایشان در فضای هدایت به امر با ضوابط آیات ، تفکیک هدایت به معنای ایصال از هدایت به

معنای ارائه با ضوابط خودش به یک نتیجه می رسند ، این نتیجه مبنای این قرار می گیرد که من

آنموقع نتیجه بگیرم بگویم بر اساس فرمایشات حضرت علامه طباطبایی (ره) شما تا امامت را حل

نکنید نه تشریح و نبوت حل می شود نه حتی سیستم اعتبار ، چون آن اعتباری ظاهری است ، آن امام

ظاهری و باطنی است . امامت را باید حل کنید تا وحی تشریحی و تشریح حل شود از آنطرف اعتبار

حل شود .

و اگر این امامت با آن حیث باطنی تکوینی ثبوتی اصلی اش درست دربیاید آنموقع معلوم می شود که

خود آن امامت را شما به عهده روح گذاشتید که حالا می خوانیم **أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** این از

شئون یهدون بأمرنا است . و در سوره شوری همین را با **أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ** آوردیم . شما کأن دارید

مسئله ما سوی را به یک جا برمی گردانید به هدایتی از جنس هدایت به امر که پیوند ظاهری و باطنی

را با هم درست می کند و مسئله نبوت را که ظاهری بود ارائه طریق بود آدرس دادن بود با مسئله

باطن که ایصال الی الحق بود و می توانست نظام تشریح و اعتبار را درست کند یک جا جمع کردید .

علامه طباطبایی (ره) می‌خواهند بفرمایند خدای متعال مسئله اش این است و آن یک جا مسئله روح است و نسبتی است که این روح با اوحینا پیدا کرده هم اوحینا فعل الخیرات و هم اوحینا الكتاب ، القرآن . این با این مقدمه خوبی که جمع بین عبارات ایشان است در آیات سورة انبیاء و سورة بقره ایشان وارد توضیح این می‌شوند توضیح مراد از وحی در آیه اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلَ الْخَيْرَاتِ . تا انشاء الله تمام بکنیم این مطلب را که تصویر خیلی رسا و راقی از انسان در افق ولاء قرآن با حیث مبدئیت مصدریت و مختمیتش در هستی درست می‌کنند که عرض کردم آنجاست که ما خدمت استادمان آیت الله جوادی عرض کردیم استاد شما وحی تشریحی را ملاحظه دارند وحی تسدید را ملاحظه دارند ولی حیث تشریح و تسدید را یک طوری جمع می‌کنند که به یک جا بخورد و آنجا ایحاء است و آن غیر تبلیغ است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۹/۹/۱۸

جلسه ۴۷

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

خارج فقه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرور بحث ؛ نتیجه ایی که علامه (ره) از تفکیک بین هدایت امام و هدایت نبی می گیرند

بحث ما در رابطه با فرمایشات علامه طباطبایی (ره) بود که عرض شد ایشان در تحلیل آیات شریفه

سوره انبیاء بحث را به اینجا می رسانند که اولاً آن فضای وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا را بررسی می

فرمایند و روشن می کنند که در فضای وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا ما مسئله امامت را داریم و در

این فضا که مسئله امامت مطرح است فضا فضای هدایت به امر است یهدون بأمرنا و در بحث آیات

سوره انبیاء برخلاف بحثی که در آیات سوره بقره داشتند می خواهند بگویند پس اینکه این هدایت ،

هدایت امام است نه نبی ، و تفکیک بین هدایت امام و هدایت نبی نتایج ارزشمندی را بگیرند که

جلسه قبل اشاره کردیم که اینجا حیث ، حیث قضیه هدایت نبی در مقابل هدایت امام وقتی مطرح می

شود حیث ارائه طریق از حیث ایصال الی الحق و ایصال الی المطلوب و آن ولایت باطنی مطرح می

کنند آنجا از این تفکیک ،

کما اینکه در آیات سوره بقره از قضیه بأمرنا ، یهدون بأمرنا و حیث عالم امر یعنی عالم وقوع استفاده

کردند که آن یک حیثیت داشت و نشان می داد هدایت تکوینی و هدایت امام را ، این جهت که هدایت

امام غیر از هدایت نبی است و ایصال الحق غیر از ارائه طریق است یک جهت دیگر است . این جهت نشان می دهد که حیث تشریح یک امر اعتباری و یک امر آدرس دادنی است و در مقابل هدایت امام که کار به آدرس دادن ندارد ، می خواهد برساند که هدایت باطنی و ایصال الی الحق است .

این را ایشان خیلی منظم از ائمه یهدون بامرنا بدست می آورند یعنی با دوتا حد وسط آنجا از یهدون بامرنا استفاده کردند اینجا جعلناهم ائمه یهدون . این یک حیث دارد ، یهدون بامرنا یک حیث دارد .

خیلی منظم روشن کردند مسئله را که آیه ۷۲ فرمود **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ** نشان می دهد که جعلناهم ائمه یک نقش دارد که توضیح دادیم این را . این حیث امامت اینها متفرع بر **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ** هم هست که قبلاً گفتند در قصه حضرت ابراهیم (ع) .

### بررسی نسبت وحی با این هدایت در یهدون بامرنا

بعد از اینکه اینها را تبیین می کند می رسند به نسبت وحی با این کاری که هدایت به امر است یعنی الآن آن شاه بیت بحث ماست نسبت وحی با هدایت به امر با هدایت امام اوحینا ، نسبت وحی با این هدایت . حالا که معلوم شد این هدایت ، هدایت امام است نه هدایت نبی و هدایت به امر است ، می خواهند نسبتش را با وحی بفرمایند . اجمالاً گفته شده که این تصرف باطنی و ولایت باطنی و تکوینی

و سیر الی الہی بواسطہ اینکہ بامرنا است و باء بآلت است کہ جلسہ قبل توضیح دادند و بحث کردیم ، تکرار نکنیم . نشان می دهد کہ خود امام واجد است و از او دارد نشأت می گیرد و سرازیر می شود این ہدایت بہ امر و این ایصال الی الحق ، این را بیان فرمودند

اما حالا می خواهند نسبتش را با این وحی بیان کنند . اصل این واجد بودن امام و اینکہ امام چنین مطلبی را واجد است و از او دارد صادر می شود بیان شد و تعبیرشان این بود کہ چون امام بوسیله امر ہدایت می کند با در نظر گرفتن باء در بامرہ کہ باء سببیت یا آلت است می فهمیم کہ خود امام متلبس است اما نسبتش با اوحینا الآن قرار است روشن بشود . اگر این مقدمات سہ گانہ تصویر شد کہ این ہدایت بہ امر است بامرنا ، این ہدایت امام است این شماره دو ، و در این ہدایت چہ ہدایت بہ امر باشد چہ ہدایت امام باشد کہ ایصال الی الحق است امام واجد چنین کمالی است و متلبس قبل از ہر کس دیگری و بواسطہ این تلبس است کہ آن کمال تکوینی در او وجود دارد حالا نسبتش را می خواهیم با اوحینا بگوییم کہ اگر نسبتش را با اوحینا گفتیم آنموقع معلوم می شود کہ این فیوضات ظاہری و تشریحی و اعتباری ریشہ در آن ہدایت بہ امر دارد ریشہ در آن ہدایت امام دارد . و در واقع نبی سر سفرہ امام کار می کند و اگر نبی ہدایت تشریحی دارد این ہدایت تشریحی نبی سر آن ہدایت باطنی امام است .



ایشان برای این که این نسبت را با اوحینا درست کنند و این نتایجی را که عرض کردم از حیث اوحینا نتیجه بگیرند ، چون بحث خودمان سر اوحینا است اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مثلاً ، دعوی ما این بود بر سر حیث خطاب حیث وحی و نسبت اوحینا با نبوت که ایشان ارجاع می دادند این اوحینا را به فعل الخیرات ، حالا مقدماتش را درست کردیم

علامه (ره) : وحی در آیه (اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) وحی تسدید است

در تبیین خود آیه که اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ مدعای ایشان این است که وحی تسدید است نه وحی تشریح ، ۱: وحی تسدید غیر از وحی تشریح است . ۲: وحی تشریح مستند به روح بود. ۳: وحی تسدید مستند به روح است. این قله بحثی است که دنبال آن می رویم . اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وحی تسدید است نه وحی تشریح و وحی تشریح را ما قبلاً با روح حل کردیم ، الآن هم داریم وحی تسدید را با روح حل می کنیم .

ایشان برای این که این را توضیح بدهند که حیث وحی آن بیاید و إلا که تسدیدش توضیح داده شد در همان مقدمات ثلاثه که گذرانندیم ، تشریحش هم توضیح داده شد هدایت نبی غیر از هدایت امام شد تشریح اعتباری غیر از آن حیث تکوینی و باطنی بود ، اما حالا نسبتش با اوحینا باید اینجا روشن بشود .

## استدلال علامه (ره) برای تشریحی نبودن وحی در آیه (أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ)

ایشان می خواهند بفرمایند که اینجا أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ این وحی به فعل خورده است و وقتی وحی به فعل می خورد و مصدر ما که فعل است أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ این مصدر ما که کلمه فعل است اضافه شده به خیرات أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ که دو مصداق مهمش اقامه صلوة و ایتاء زکات است أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فعل إقام الصلوة به اینصورت. أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ إقام الصلوة. این فعل هم مصداقش می شود إقامه صلوة. أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ ایتاء الزکاة. وقتی وحی به خود فعل بخورد ایشان می خواهند بفرماید اینجا باید بدانیم یک قاعده ای را جرجانی در دلائل الإعجاز آورده اند که قاعده این است که اگر فعل به خیرات و اضافه مصدر فعل به معمولش یعنی خیرات شود این معنا را می رساند که معنای آن در خارج تحقق دارد، فعل الخیرات غیر از این است که بگوییم أَنْ إِفْعَلَ الخیرات. اگر آیه بفرماید أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ و أَنْ تَصُومُوا و أَنْ أَقِيمُوا، و أَنْ أَقِيمُوا یعنی متعلق واقع نشده تشریح است، تشریحش می کند دستور به او می دهد بعد انجام می شود أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ أَقِيمُوا الصلوة یک مطلب است أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ إقام الصلوة یک مسئله است دو تا حیث داریم. تعبیر جرجانی این است که وقتی که این مصدر یعنی فعل به معمولش یعنی خیرات اضافه می شود این معنا فهمیده می شود که در خارج این محقق است، حال اگر بخواهند اضافه مزبور این معنا را إفاده نکند آن را مقطوع از اضافه می کنند یا

کلمهٔ اَنْ یا اَنَّ را بر آن اضافه می کنند که اینها خاصیت تأویل بردن به مصدر را دارند . این قاعده را جرجانی در کتاب دلائل الإعجاز آورده که آدرس هم می دهد .

بعد نتیجه می گیرند بنابراین اگر بگوییم يُعْجِبُنِي احسانک ، يُعْجِبُنِي فعلک الخیر یعنی احسان محقق است این فعل محقق يُعْجِبُنِي است . اما اگر بگوییم يُعْجِبُنِي اَنْ تُحْسِنَ یعنی احسان کن دستور به تو می دهم . یا شاهد قرآنی می آورند وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ دلیل بر این امر است که عمل مورد کلام قبلاً واقع شده و اما اگر بگوییم يُعْجِبُنِي اَنْ تُحْسِنَ و اَنْ تَفْعَلَ الخیر خوش دارم که احسان کنی یعنی دارم دستور به تو می دهم . یا خدای متعال فرموده اَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ که این یک مسئله هست و این لِيُضِيعَ ايمانكم یعنی دیگر این فعل محقق است . این دلالت را ندارد یعنی نمی فهماند که عمل مورد سخن قبلاً واقع شده و لذا نتیجه می گیرند که معلول و مأخوذ در آیات تشریح این است که با اَنْ مصدریه به کار می روند آیات تشریح اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ، وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ ، وَاَنْ تَصُومُوا آیات تشریح اینطوری هستند لذا معهود و معروف از آیات در دعوت به آیات تشریح این است که کلمهٔ اَنْ را روی فعل می آورند . شکل مصدر مضاف به کارشان نمی برند . مثلاً می فرماید اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللَّهَ ، وَاَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ، وَاَنْ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ . اگر این قاعده و این مبنای ادبی که ظاهر در آیات است و بررسی آیات تشریح نشان می دهد که این قاعده را قرآن بکار برده ما قبول کنیم آنموقع حیث آیات

تشریح که حیث هدایت نبی است از حیث آیات امامت که هدایت امام است از هم جدا می شوند .

براساس آن سه نکته ای که عرض کردم با اضافه کردن این نکته چهارم مسئله تمام می شود .

حیث آیات تشریح اینطور خواهد شد که شما دارید هدایت نبی را که تشریح است و امر اعتباری را

دارد بیان می کند با کلماتی به کار می برید که دلالت بر تحقق ندارد . تازه دارد دستور می دهد تا

بعد محقق شود اما هدایت امام را دارید با کلماتی به کار می برید که محقق است در خارج ، اگر

اینطور شد ایشان می فرمایند یک مؤید خوبی داریم در ادامه آیه وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ که ظاهرش در

این است که اینها كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ محقق است .

لذا نتیجه می گیرند بنابراین پس آیه مورد بحث که می فرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ که مصدر

مضاف در آن بکار رفته ، دلالت دارد بر اینکه فعل خیرات تحقق یافته و این معنا که وحی متعلق به

فعل صادره از ایشان شده آتموقع نتیجه اش این می شود أَوْحَيْنَا ، خود فعل را وحی کردیم فعل را

دادیم أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ می شود (همانچه که ما در آیه پنجاه و دوم خواندیم که حالا می خوانیم و

در جمع بندی عرض می کنیم ) اینها مؤید در افعال هستند خود فعل را داده اند به ایشان . فعل وحی

شده ، مصدر مضاف وقتی بکار می رود دلالت دارد بر اینکه فعل خیرات تحقق یافته ، به این معنا که

أَوْحَيْنَا ، وحی متعلق به فعل صادره از ایشان شده است . ساده تر اینکه عمل خیرات که از ایشان

صادر می شود به وحی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن آن صورت می گرفته . می گویند این

وحی آن فعل را درست کرده نه اینکه وحی تشریح را درست کرده باشد بعد تشریح تازه فعل محقق شده . اگر وحی ، فعل را درست کند حالا ما می خواهیم بگوییم درست کردنش با روح است . وحی با روح فعل را درست می کند وحی با روح تشریح را درست می کند در ائمه از انبیاء ، حالا با قرآن فعلا داریم کار می کنیم در ائمه از انبیاء در خود انبیاء و در مؤمنین . این روح می آید این فعل را درست می کند این روح می آید تشریح را درست می کند یعنی آن وحی که أوحینا الیک روحاً . که حالا بعداً عرض می کنم که اگر اینطوری شود که همین کار را هم انجام می دهند علامه طباطبایی (ره) لما تدری ما الكتاب و لا الإیمان ، ایمان یعنی عمل . همه درست می شود .

پس ملاحظه فرمایید این کار اساسی که علامه طباطبایی (ره) دارند تلاش می کنند تا درست شود این است . ببینید دلالت دارد بر اینکه فعل خیرات محقق است نه [اینکه] [ آن أقیموا [بگوید] بل إقام الصلوة ، نه [اینکه] [ آن تصوموا [بگوید] بل أوحینا الیهم الصیام نه [اینکه] [ آن تزکوا [بگوید] بلکه ایتاء الزکات . ببینید خود فعل وحی شده اگر وحی متعلق به فعل شد ، ساده تر این است که عمل خیرات که از ایشان صادر شده به وحی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارنش صورت گرفته و این وحی غیر از وحی مشروعی است این وحی غیر از حیث تشریح است که اولاً فعل را تشریح می کند سپس انجام آن را بر طبق آنچه تشریح شده بر آن مترتب می سازد که اول دستور بدهد بعد بگوید انجام بده بر طبق دستور . این غیر از آن می شود . پس این که من یک وحی تسدیدی داشته باشم ، یک وحی

تأییدی داشته باشم ، یک وحی فعل را وحی کنم (حالا آن مقارن را عرض می کنم ما هنوز توضیح مقارن را نداده ایم چون آنجا تعابیرشان بسیار دقیق است . به وحی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن فعل صورت می گرفته حالا مقارن را بعد عرض می کنم )

مؤیدی که علامه برای تسدید بودن وحی در آیه محل بحث می آورند

بعد می فرمایند مؤید این معنا جمله بعدی است که می فرماید وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ زیرا این جمله به ظاهرش دلالت دارد بر اینکه ائمه قبل از وحی هم خدا را عبادت می کردند و وحی ایشان را تأیید نموده است و عبادتشان با اعمالی بوده که وحی تشریحی قبلاً بر ایشان تشریح کرده بود . پس این وحی که متعلق به فعل خیرات شده وحی تسدید (تأیید) است ، نه وحی تشریح و نتیجه می گیرند که حاصل کلام این شد که ائمه مؤید به روح القدس و روح الطهارت و مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به فعل خیرات و إقامة نماز و دادن زکات (انفاق مالی مخصوص به هر شریعتی حالا زکات اسلام یا غیر) دعوت می کنند.

حالا اگر اینطور بشود آنموقع این نسبت ، چون ایشان اینجا دیگر این نسبت را بحث نکرده علت اینکه همه آن را بحث نکرده (چون ما دنبال روح بودیم) ایشان در نتیجه روح را آورده ، روح از نتیجه این مطلب ایشان بدست می آید به شرط اینکه آن آیات روح را که الآن با آن ما داریم کار می

کنیم اینجا بیاوریم، اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ آنجا اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ روحاً من امرنا بعد عرض کردیم که این روح باید اضافه شود که اضافه کردند این را در همان آیات که آن حیث مقارنت و حیث تأیید و تسدید واضح تر بشود. اجمالش این است که اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ غیر از وحی تشریحی است.

حالا این تکمله و بعد بر اساس همین تکمله آن جمله ای را که ما با استادمان حضرت آیت الله جوادی داشتیم تکرار می کند که می شود پایان این فراز این بحث. البته این بحث پرونده اش باز شده ما قبول داریم اما دیگر آن مقداری که برای خطاب و وحی لازم داشتند که خطاب الهی را برای انسان در افق قرآن با آن مذاق قرآن کریم و روایات نورانی اهل بیت (ع) که مورد تأیید این دو بزرگوار یعنی امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) است داشته باشند، اجازه بدهید که جمع بشود و برگردیم سراغ فرمایش بسیار ارزشمند حضرت امام (ره) که آن تکمله اصولی ایشان به این حیث تفصیلی تا ببینیم انشاءالله کار به کجا خواهد رسید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۹/۹/۱۹

جلسه ۴۸

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

خارج نته



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بررسی فرمایش علامه طباطبایی (ره) ذیل آیه (أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات علامه طباطبایی (ره) بود و به اینجا رسید مطلب که عرض کردیم ایشان در بحث از آیه شریفه سورة انبياء به اینجا می رسانند مطلب را که عبارت آیه أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ، وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ظاهر در این است که اعمال ائمه بواسطه تأییدی است که محقق شده قبل از آن و خود این اعمال به دلالت باطنی و الهی بوده که مقارن عمل صورت می گیرد . تعبیر ایشان را خواندیم که می فرمودند ساده تر این که عمل خیرات که از ایشان صادر می شود به وحی و دلالتی باطنی و الهی بوده که مقارن (یک مقدار از بحث ما بر سر این کلمه هست الآن) آن صورت می گرفته و این غیر از وحی تشریحی است وحی تشریحی نه خیر ، قبل از عمل ما قانون را تشریح می کنیم و قانون را وحی می کنیم و وقتی قانون را وحی کردیم می گوئیم شما بر طبق قانون عمل کن . یک عملی داریم بر طبق قانون و متأخر از تشریح .



پس وحی مقدم می شود بر عمل ، وحی تشریحی و عمل متأخر می شود از وحی و این عمل بر طبق آن تشریحی است که صورت می گیرد ، آنجا یک تقدم و تأخری بین وحی و بین عمل وجود دارد که اول وحی تشریحی اتفاق می افتد. که آن امر اعتباری بود که توضیح دادیم قبلاً و بعد که این وحی تشریحی اتفاق افتاد در رتبه قبلی بر اساس این تشریح قرار است عملی صورت بگیرد.

فارق بین وحی تشریحی و تسدید

لذا فارق این است در وحی تشریحی اولاً فعل را تشریح می کنند سپس انجام آن را بر طبق آنچه تشریح شده بر آن مترتب می سازد اما در وحی تسدید نه ، مسئله مهم این است که مقارن این عمل یک تقیید و تسدید وجود دارد که این تایید و تسدید که مقارن عمل است عمل را درست می کند . و لذا فرمودند این كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ هم همین را می خواهد بفرماید که ائمه قبل از وحی هم خدا را عبادت می کردند و وحی ایشان را تأیید نموده است . و حالا عبادات ائمه با اعمالی بوده است که وحی تشریحی برای ایشان تشریح کرده بود . پس توجه کنید که كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ نشان می دهد که آن اعمال با تأیید وحی صورت گرفته ، کدام تأیید ؟ تأیید و تسدید . حالا محتوای این عمل بر طبق تشریحی است که صورت گرفته . این فرمایش ایشان است . و عبادات شان با اعمالی بوده که وحی

تشریحی قبلاً برای ایشان تشریح کرده پس این وحی که متعلق به فعل خیرات شده است وحی تسدید و تأیید است نه وحی تشریح<sup>۴</sup>.

تا اینجا را عرض کردیم این مقارنت که موضوع بحث ماست بعد ایشان یک نتیجه می گیرند که پس حاصل کلام این شد که ائمه مؤید به روح القدس و روح الطهارة و مؤید به قوتی ربّانی هستند.

علامه (ره): روح که حقیقت وحی است هم تشریح را درست می کند و هم تسدید را

این مطلب که ائمه مؤید هستند به روح گفتیم روح در این آیه نیست، روح را علامه طباطبایی (ره) در همان آیه ۵۲ سوره شوری مطرح کردند که این حاصل به آن مطلب بچسبد. روح برای این است که حقیقت وحی چه تشریحی و چه تسدید اش با روح است. این حاصل و نتیجه مبناش این است چون حقیقت اوحینا با روح است و این روح که حقیقت اوحینا را درست می کند، حقیقت وحی را درست می کند، هم تشریح را درست می کند هم تسدید را.

از کجا این بدست می آید گفتیم چون ما در آیات روح این نکته را داریم در آیات روح هم مسئله تشریح را داریم هم مسئله تأیید را داریم، ببینید عمده مطلب این است، در آیات روح باید حواسمان باشد که هر دو هست و چون در آیات روح هر دو هست هم در آیات روح تأیید هست هم تسدید هست و هم در آیات روح تشریح است این حاصلی که علامه طباطبایی (ره) نتیجه می گیرند کاملاً

<sup>۴</sup> عبارت علامه طباطبایی (ره).

درست است . چطور روح دو کار را انجام می دهد این را قبلاً در جلد سیزدهم بیان کردند که جبرئیل  
تشریح را می آورد قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ این نزله تشریح است و لذا  
فرموده اند نَزَّلَ بِهِ يَعْنِي بِهِ إِنَّ قُرْآنَ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ  
يَا قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ يَعْنِي شَمَا إِنجَا قَشَنگ مَسْئَلَةُ تَشْرِیحِ رَا بَا رُوحِ دَرَسْتِ مِی كَنِید نَزْلَهُ رُوحِ

الْأَمِينِ ، نَزْلَهُ رُوحِ الْقُدُسِ . اگَر مَّا قَبُولِ كَرَدِیمْ كِه نَزْلَهُ رَا رُوحِ الْقُدُسِ اِنجَامِ دَادِ اَن آیَةُ شَرِیْفَةُ بَعْدِی  
كِه فَرْمُودِ اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ رُوحِ الْقُدُسِ هَم تَأْیِیدِ رَا دَرَسْتِ مِی كَنْدِ هَم تَشْرِیحِ رَا دَرَسْتِ كَرْدِه اَسْتِ  
نَزْلَهُ رُوحِ الْقُدُسِ ، نَزْلَهُ رُوحِ الْأَمِينِ كِه نَسَبْتِشِ رَا بِه جِبْرِیْلِ بَحْثِ كَرَدِیمْ كِه اِن كَارَشِ كَارِ تَشْرِیحِ  
اَسْتِ وَ بَعْدِ فَرْمُودِ نِه مَّا عِلَاوَه بَرِ اَن اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ دَارِیمْ یَعْنِی تَأْیِیدِ رَا هَم بَا رُوحِ الْقُدُسِ دَارِیمْ .

پس ما وقتی در فضای آیات شریفه قرار می گیریم هر دو را می خواهیم با روح درست کنیم هم  
تشریح را که نزل باشد هم تأیید را اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ . اگَر هَم تَشْرِیحِ رَا رُوحِ اِنجَامِ دَادِ وَ هَم تَأْیِیدِ  
رَا رُوحِ اِنجَامِ دَادِ اَز جَمْعِ بِنْدِی اِیْشَانِ هَمِیْنِ حَاصِلِ بَدَسْتِ مِی آید كِه تَعْبِیرِ كَرْدَنْدِ اَنجَا كِه مَّا تَشْرِیحِ  
رَا مِثْلِ تَأْیِیدِ مَعْنَا مِی كَنِیمْ دَر تَشْرِیحِ اِیْنطُورِ كَفْتَنْدِ وَ فَرْمُودَنْدِ كِه مَّا وَقْتِی قَبُولِ كَرَدِیمْ كِه رُوحِ كَلِمَةُ

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ خداست که درباره حضرت مسیح (ع) بیان فرمودند که  
وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ اگَر رُوحِ كَلِمَةُ خداست که در سوره نساء آیه ۱۷۱ آمد نازل کردن

کلمه خود را تکلیم و سخن گفتن بدانیم اشکالی ندارد . و لذا می توانیم از انزال روح به ایحاء روح سخن بگوییم .

این روح که کلمه ماست و إلقاء آن روح می شود تکلیم ، انزال آن روح می شود ایحاء چون کلمه است تکلیم است . از این طرف حیث تأیید هم در این روح درست می شود . لذا آنجا فرمودند با اینکه انبیاء در اعمالشان مؤید به روح القدس هستند همانطور که فرمود **أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ** . این تأیید را با تشریح به روح برگرداند .

پس در ذیل **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا** که می خواست تشریح را درست کند یادآوری کرد که اینجا تأیید هم همانجاست . تأیید و تشریح با روح اتفاق می افتد. لذا فرمودند با اینکه انبیاء در اعمالشان مؤید به روح القدس هستند و بوسیله همین روح است که شرایع به آنان وحی می شود پس من حیث تشریح را مقدم کردم بر عمل ، حیث تأیید را مقارن کردم با عمل ، حیث تشریح مقدم را و تأیید و تسدید مقارن را هر دو را به روح برگرداندم و از طریق روح ، **أَوْحَيْنَا** دوتا را درست کرد، **أَوْحَيْنَا** روحی را که هر دو را درست کند ، هم تشریح را درست کند هم تأیید و تسدید را درست کند هر دو را دارد روح درست می کند .

ولذا همانجا هم این را می گویند و خیلی مرتب این مطلب درست می شود ، و بوسیله همین روح است که شرایع به آنها وحی می شود همانطور که فرموده اند **أَيَّدَنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُّسِ** و در تفسیر آیه **أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ** نیز به این معنا اشاره کردیم که با روح تأیید و عمل درست می شود ، با روح تشریح درست می شود .

علامه (ره) ایمان در آیه شریفه را عمل صالح معنا می کنند

بنابراین مبنای خیلی زیباست که می خواهند بفرمایند که **مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ** ، ایمان یعنی عمل صالح . روح را که به تو دادیم آنموقع دیگر ذکر ایمان غیر از حیث کتاب است (خیلی مرتب این مطلب درست در می آید) که حیث کتاب تشریح است و ایمان یعنی آن اعمال **صَالِحَةٌ** تفسیری بر اساس آن روح.

لذا تعبیر می فرمایند که آنچه خدا به ما موهبت فرموده به وسیله وحی بعد از نبوت بوده بنابراین مراد از این که می فرماید تو خودت درایت فهم حقایق کتاب را نداشتی این است که معارف جزئی عقاید و شرایع عملی اش را که در کتاب آمده خودت قبلاً نمی دانستی و درست هم هست ، برای اینکه خداوند متعال بعد از نبوت و وحی علم به این جزئیات را به او داد و مراد از اینکه فرمود تو نمی دانستی ایمان چیست این است که تو واجد ایمان و التزام تفصیلی به یک یک معارف حقه و اعمال

صالحه نبودی و اگر بررسی چرا ایمان را به اعمال صالح تفسیر کردیم می‌گوییم در قرآن کریم این استعمال آمده وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ این ایمان یعنی یضیع اعمالتان .

پس شما إلقاء روح می‌کنید ، إلقاء روح که کردید تشریح درست می‌شود . تشریح کتاب تشریح تفسیری همه احکام الهی . بعد بر اساس این تشریح عمل صالحی شکل می‌گیرد که روح می‌آید و شما را مؤید و تأیید می‌کند در این عمل یعنی تأیید مقارن عمل و تشریح مقدم بر عمل . یک تشریح مقدم بر عمل بواسطه روح و یک تأیید مقارن عمل بواسطه روح . این روح هم تشریح را انجام می‌دهد هم تأیید را انجام می‌دهد ،

معنای آیه شریفه بنابر نظر علامه طباطبایی (ره)

لذا می‌فرمایند پس معنای آیه چنین می‌شود تو قبل از وحی روح علمی به کتاب و معارف و شرائع آن نداشتی و متصف به این ایمان که بعد از وحی دارا شدی نبودی و ایمان و التزام به یک یک عقائد و اعمال دینی نداشتی ، بنابراین آیه مورد بحث منافات ندارد با این که پیغمبر (ص) قبل از بعثت هم ایمان به خدا و اعمالش همه صالح باشد ، چون آنچه که در این آیه نقل شده علم به تفصیل و جزئیات معارفی است که در کتاب آمده و نیز التزام اعتقادی و عملی به آن معارف معلوم است که نفی علم و التزام تفصیلی ملازم با نفی التزام اجمالی و ایمان به خدا و خضوع در برابر حق نیست .

بعد ایشان تعبیر قشنگی که اینجا نتیجه می گیرند برای رد آنهایی که می گفتیم قبل از روح و بعد از روح یکی بوده می گویند نه خیر . و جای هیچ شکی نیست که حال رسول خدا (ص) قبل از بعثت با حال آنجناب بعد از بعثت فرق داشت ، آنچه بعد از نبوت دارا شد خدای متعال از طریق وحی به او داد و خودش در آن دخالتی نداشت .

آنموقع اگر اینطور شد وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا این جعلنا به روح می خورد که نوری است که نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ که شما همه هدایت را با روح درست کردید . حیث هدایت تشریحی ارائه طریق است که با روح درست می کنید . حیث هدایت تکوینی در واقع آن مؤیدیت مقارن با عمل با روح است .

دو کاری که خداوند متعال بوسیله وحی این روح امری به انبیاء انجام داده است

ولذا فرمودند که اما اگر مراد از آن روح امری باشد در اینصورت مراد از کلمه من نشاء تمام انبیاء و گروندگان به امتهای ایشان خواهند بود . چون خدای تعالی بوسیله وحی این روح به انبیاء دو کار کرده است ، یکی اینکه انبیاء و امتهای ایشان را به این وسیله هدایت نموده ، دیگر اینکه انبیاء را تسدید و تأیید نموده و به اعمال صالح هدایت و ارشاد کرده . (این قسمت آخر برای بنده مهم است که شاهد عبارتی را از علامه طباطبایی (ره) به شما بدهم . دو کار کرده هم تشریحی هم تسدید ، من حرف مهم این بوده ، اینکه شما را معطل می کنم و عبارت ها را می خوانم ) ببینید هم تشریحی هم

تسدیدی دو کار کرده بوسیلهٔ وحی این روح به انبیاء دو کار انجام داده است . یکی اینکه انبیاء و  
امتهای ایشان را به این وسیله هدایت کرده یا این تشریح دیگر اینکه انبیاء را تسدید و تأیید نموده و به  
اعمال صالح هدایت و ارشاد فرموده که این مقارن است تأیید و تسدید مقارن است که آنجا توضیح  
دادم .

تشریح مقدم است هر دو تا را با وحی ، وحی یعنی روح . این با ایحاء این کلمه تکلیم این کلمه إلقاء  
این کلمه یعنی روح . شما تکلیم بگویید اشکال ندارد ایحاء بگویید اشکال ندارد إلقاء بگویید اشکال  
ندارد ، تنزیل بگویید اشکال ندارد ، هر کدام حیث خاص خودش را دارد . ینزل درست است ، یلقى  
درست است ، أوحینا درست است . شما ایحاء کنید ، إلقاء کنید ، تکلیم کنید هیچ اشکالی ندارد . شما  
با این ایحاء و إلقاء و تکلیم دارید دو تا کار مهم انجام می دهید هم تشریح می کنید هم تسدید و تأیید  
می کنید . تشریحی مقدم و تسدیدی مقارن . لذا این تعبیر بسیار اساسی است . دو کار انجام داده یکی  
اینکه فلان و دیگری اینکه انبیاء را تسدید و تأیید نموده و به اعمال صالح هدایت و ارشاد فرموده .  
شاهدی که علامه از روایات می آورند

این مطلب را همانطور که قبلاً گفتم حالا هم جا دارد روایت این قسمت را حالا که جمع شد بخوانیم .  
ایشان در روایت هم همین را می آورند که در کافی به سند خود از ابی بصیر روایت کرد که گفت من



از امام صادق (ع) از کلام خدای تبارک و تعالی پرسیدم وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فرمود روح عبارت است از خلقی که در میان خلایق از جبرئیل و میکائیل هم بزرگتر و این روح همواره با رسول خدا (ص) و ائمه بعد از آن جناب است و کارش تسدید و تأیید آن حضرات است . وحی تسدید مقارن و وحی تشریحی مقدم . این حقیقت اوحینا است که این اوحینا هر دو تا کار را انجام می دهد.

ملاحظه ایی بر بیان آیه الله جوادی (دام ظلّه العالی)

بر همین اساس بود که عرض کردم ما خدمت استاد بسیار بزرگوار و عظیم الشأن مطلب مهمی که بیان می کردیم همین بود که استاد شما (چون ایشان آنجا که می خواستند حیث تبلیغ را مطرح کنند و آیه را ناظر بدانند به این مسئله تسدید و تأیید می پرداختند) ما گفتیم نه استاد شما مسئله تسدید و تأیید را با مسئله تشریح با هم با روح درست می کردند ، ایحاء هر دو تا را درست می کند و توجه دارد . ما آنجا از بیان مستقل خودمان می گفتیم با قرینه اینکه اهل بیت (ع) که مصدریت پیدا می کنند و وحی اعمی آنجا درست می شود که هم از آن مصحف بی بی (س) به دست می آید و هم کتاب شریف قرآن به دست می آید ، آن از تکلیم خبر می دهد این از تشریح خبر می دهد . آنجا آنطور می گفتیم اما اینجا می گوئیم نه خیر اصلاً علامه طباطبایی (ره) از خود آیه بدست آورده اند . ایمان را عمل معنا کرده اند . کتاب ، کتاب است . عمل ، عمل است . اوحینا هر دو را درست می کند جَعَلْنَاهُ نُورًا

نَهْدِي همه را درست می کند هم هدایت تشریحی است و هم هدایتی است که شأن نبی است هم هدایتی است که شأن امام است و روح هم کارش درست کردن تشریح است و هم درست کردن تسدید است . استاد شما علامه طباطبایی (ره) در این فضای بسیار اساسی سیر کرده اند .

### محصل فرمایش علامه طباطبایی (ره)

در آخر تکمله این بحث را هم بگوییم که فقط قول مختار کلیت آن بماند . مطالب اینقدر ظریف و لطیف و دقیق هستند که باید دقت داشته باشید ، بنده یک مقدار تعمد در عبارت خوانی از ایشان دارم تا قرائن عبارتی و تصریحات عبارت ایشان دست شما باشد . ایشان می فرمایند پس حاصل کلام این شد که ائمه مؤید به روح القدس و روح الطهاره و مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به فعل خیرات و إقامة نماز و دادن زکات انفاق مالی در هر شریعتی دعوت می کنند .

### اشکال علامه (ره) به مفسرینی که أوحینا را وحی تشریحی معنا می کنند

بعد از اینجا اشاره می کنند به کاری که مفسرین کردند که ایشان أوحینا را وحی تشریحی معنا کرده اند . ایشان می فرمایند اگر کسی أوحینا را وحی تشریحی معنا کند گرفتار می شود ، مثل زمخشری که اگر شما أوحینا را وحی تشریحی معنا کردید گرفتار این می شوید که یک : چطوری این وحی را به فعل می زنید. دو : وحی تشریحی اختصاصی به انبیاء ندارد . دقت کنید که ما در این عبارتی که الآن

خواندیم این بود و اینجا هم همین عبارت را علامه طباطبایی (ره) بیان فرموده اند (خوب دقت کنید

که مجموعش دقیق است اینکه عرض می کنم که عبارت ها دقیق است این است )

که ایشان می فرمایند اولاً چطور اوحینا را به فعل زدید ؟ باید فعل با وأن باشد که تعبیر به مصدر کند

همانطور که در دلائل الإعجاز جرجانی آورد ، ثانیاً این را چکار می کنید که وحی تشریحی

اختصاصی به انبیاء ندارد تشریح برای همه است قانون برای همه هست و همه باید فعلشان را منطبق

کنند بر قانون . این دارد یک وحی خاصی را نه برای همه انبیاء برای ائمه از انبیاء، ببینید اشکال

ایشان این است . می گویند این دومی که وحی تشریحی مخصوص به انبیاء نیست بلکه هم ایشان و

هم امتهای ایشان را شامل می شود و در آیه شریفه وحی مذکور به انبیاء، آن هم نه همه انبیاء چون

بالا توضیح دادند یعنی ائمه از انبیاء ، اوحینا الیهم یعنی الی آن ائمه فعل الخیرات .

دقت کنید که الآن همینجا هم که داشتیم آیه را معنا می کردیم در بحث خودمان که ریشه این معطلی

را شما در عبارت ببینید دوباره همینجا هم که آیه را معنا کرده اند همین کار را کردند گفتند که چون

خدای تعالی بوسیله وحی این روح به انبیاء دو کار کرده : یکی اینکه انبیاء و امتهای ایشان را به این

وسیله هدایت نموده که این تشریحی است . یعنی اختصاص ندارد به انبیاء ، هم انبیاء و هم امت که می

شود همان مطلبی که دارند در سوره انبیاء بیان می کنند . تشریح یعنی هدایت و آدرس دادن به انبیاء و

امتهای آنها ، اما تأیید و تسدید برای خود انبیاء است ، دیگر اینکه انبیاء را تسدید و تأیید نموده .

دقت کنید که عبارت با چه دقتی نگاشته شده است . اولی اختصاص به انبیاء ندارد انبیاء و امتها ، چون تشریح است . دومی اختصاص به انبیاء دارد چون تسدید و تأییدی است برای طبقه ویژه ای از انبیاء .

حالا ببینید مثل اینکه مهم است من اینکه نگه می دارم شما را سر این عبارت که بعد اینجا جمع بندی کنیم . پس لذا به استاد بزرگوارمان داریم عرض می کنیم که استاد شما علامه طباطبایی (ره) توجه دارند به اینکه وحی تشریحی و وحی تسدید را با روح درست می کنند ، با ایحاء درست می کنند و نمی شود تبلیغ را اینجا وارد کرد و این وحی تشریحی و تسدید که دارد با ایحاء درست می شود فرقی این است که تشریحش که توسط انبیاء صورت می گیرد اختصاص به خودشان ندارد برای همه تشریح شده ، همه باید نماز بخوانند همه باید روزه بگیرند همه باید صدقه بدهند همه باید غیبت نکنند همه باید دروغ نگویند تشریح است ، ولی آن تسدید و تأیید برای عموم انبیاء هست چون روح به همه در مقام انذار آمده ولی آنچه که در سوره انبیاء آمده فعل الخیرات آن طبقه خاصی از انبیاء هست به نام ائمه .

تا انشاءالله این تکمله را ملاحظه می کنید آن قلّه نهایی اش یک جمله ای دارند علامه طباطبایی (ره) ذیل آن روایت اول ما خلق الله یا جابر روح نبیک که عرض خواهم کرد.

و صلى الله على محمد و آل محمد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ علامه (ره) : حيث تشریح غیر از حيث تأیید و تسدید است

بحث ما این جلسه انشاء الله در ذیل بحث آیات و فرمایش علامه طباطبایی (ره) جمع بندی می شود و آن نکته پایانی که جلسه گذشته به آن رسیدیم و قرار شد بیشتر آن را توضیح بدهیم تا بتوانیم فرمایشات علامه طباطبایی (ره) را جمع بندی کنیم این بود که ببینید آقایان ما در آیات شریفه قرآن کریم مسئله تأیید و تسدید را غیر از حيث تشریح می دانیم ، کما اینکه مسئله تبلیغ را غیر از عنوانی می دانیم که عنوان ایحاء است .

اشکال علامه (ره) به زمخشری که أوحینا را وحی تشریحی می داند

اینکه مسئله تأیید و تسدید غیر از مسئله تشریح است ، روشن است که علامه طباطبایی (ره) آنجا بیان فرمودند آنجا در ذیل آیات شریفه سورة انبیاء در نقد زمخشری و آن افرادی که مسئله را برگرداندند به وحی تشریحی .

آقایان در آیات سوره انبیاء بیان فرمودند که ما یک وحی تشریحی داریم علامه طباطبایی (ره) اعتراض کردند و گفتند شما نمی توانید این مسئله اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ را که کلمه اَوْحَيْنَا اینجا وجود دارد این اَوْحَيْنَا را به وحی تشریحی برگردانید ، چرا ؟ چون وحی تشریحی اختصاص به انبیاء ندارد ، خداوند قانونی را تشریح می کند برای همه ، بعد بر اساس تشریح باید فعل ما منطبق بر تشریح بشود و این اختصاص به انبیاء ندارد اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمُ الْخَيْرَاتِ اگر وحی تشریحی باشد نه خیر .

لذا چون تشریح اختصاص ندارد به انبیاء که گفتیم تعبیر بسیار مهم علامه طباطبایی (ره) در نقد زمخشری این است که شما نمی توانید بگویید معنای آیه این است که ما به ایشان وحی کردیم که باید خیرات انجام شود، یعنی دستور دادیم تشریح کردیم . اینطور نیست ، باید نماز اقامه شود باید زکات اقامه شود . چرا اینطور نیست ؟ بخاطر اینکه مهم این است که تشریح اختصاص ندارد به انبیاء ، اینجا ایحاء فعل خیرات به طبقه خاصی از انبیاء هم مختص است نه به همه انبیاء.

بنابراین اشکال مهم علامه طباطبایی (ره) به آقای زمخشری این است که از این جهت که وحی تشریحی مخصوص به انبیاء نیست بلکه هم ایشان و هم امتهای ایشان را شامل می شود در حالی که در آیه وحی اختصاص پیدا کرده به نه آن هم همه انبیاء . پس من حیث تشریح را باید از حیث اَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ که حیث تأیید و تسدید است جدا کنم . خود فعل ایحاء شده نه دستور به انجام فعل ، اینجا خود فعل ایحاء شده است و لذا این برمی گردد به این نکته ای که شرح آن را بیان کردند و آنجا هم در سوره اسراء توضیح دادند .

پس بحث تشریح یک نکته دارد و آن اعم بودن تشریح است برای نبی و غیر نبی ، این یک و این بحث تشریح بواسطه روح انجام می گیرد که این را شرح دادیم و استدلال های آن را هم بیان کردیم

که دیگر تکرار نمی کنیم با روح ما کتاب را به تو می دهیم ، قانون را به تو می دهیم تشریح را به تو می دهیم .

حیث تشریح و حیث تایید و تسدید با روح درست می شود

منتهی چیزی که باقی ماند کیفیت ربط حقیقت و اعتبار بود که آن را در جمع بندی الآن عرض می کنم به صورت مختصر . و الا ما با ایحاء أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا بدون روح کتاب را نمی توانستیم به تو بدهیم مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ تو کتاب نمی دانستی . با این روح حیث تشریح درست می شود قابلیت به وجود می آید که نبی بتواند کتاب را پیام را تشریح را دریافت کند قانون را بگیرد این را روح درست می کند . کما اینکه گفتیم این روح این کار را برای فرشته ها هم انجام می دهد ، حالا بحث ما بر سر انبیاء است الآن ولی ما آنجا در توضیحات گفتیم برای فرشته ها هم این کار را می کند رُوح يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ .

علی ای حال این حیث ، حیث تشریح است که این حیث تشریح با ایحاء روح شکل می گیرد ، این یک . کما اینکه حیث هدایت به امر وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ این هم با روح درست می شود . این تأیید است این تسدید است . به تعبیر ایشان حاصل کلام این شد که ائمه مؤید به روح القدس و روح الطهاره و مؤید به قوتی ربانی هستند که ایشان را به فعل دعوت می کند . این مسئله دوم ما بود که ربطی به حیث تشریح ما نداشت و ظاهر آیه بود و با توجه به اختصاص این به انبیاء أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ما آن وحی را وحی تسدید و تأییدی معنا کردیم نه وحی تشریحی که اعم است .

مسئله تشریح ، تبلیغ ، تسدید نیز با روح درست می شود



از این طرف ما یک مسئله دیگر داشتیم به نام تبلیغ ، انذار . آن تبلیغ هم با روح درست می شود  
 ببینید ما در آیات شریفه باز این را داشتیم و گفتند که وقتی ما می خواهیم به ایشان بگوییم انذار کنید  
 يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ، يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى  
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ . آیه اول سوره غافر بود این سوره نحل است .  
 ببینید ما در تبلیغ انبیاء باز از روح استفاده می کنیم روح را إلقاء می کنیم که انذار کند ، تبلیغ کند ،  
 کما اینکه روح را إلقاء می کنیم که تشریح محقق بشود. کما اینکه روح را إلقاء می کنیم که تأیید و  
 تسدید درست بشود. یعنی من برای پیغمبر خدا چه پیغمبری که تبلیغ می کند ، چه پیغمبری که تشریح  
 می کند ، چه پیغمبری که هدایت تکوینی انجام می دهد ، در هر سه ، با روح دارم کار می کنم اصل  
 مطلب این می شود .

من چه در تبلیغ آن آنذروا ، لینذروا عیب ندارد تبلیغ با انذار می خواهد کار کند چه در تشریح یعنی  
 دریافت کتاب و قانون ، چه در هدایت به امر ائمه یهدونَ و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ مِنْ دَرِيسَةٍ  
 وادی بر اساس آیات دارم با روح کار می کنم ، این روح است که وقتی إلقاء می شود وقتی ایحاء می  
 شود ، إلقاء روح ، ایحاء روح ، تنزیل روح فرق نمی کند هر کدامشان با حیث خودش درست شد  
 إلقاء درست است ، ایحاء درست است ، چون روح کلمه هست تکلیم درست است ایحاء درست است  
 إلقاء درست است انزال درست است هیچ اشکال ندارد این روح که می آید برای نبی خدا این کارها را  
 انجام می دهد ، حالا هر کدام در طبقه خاص خودش پیغمبر تبلیغی کار خودش را می کند پیغمبر  
 تشریحی علاوه بر تبلیغ تشریح است . پیغمبری که به امامت رسیده امام است

لذا حساب مسئله اینطوری می شود ما حساب کار را درست می کنیم و به تعبیر زیبای علامه  
 طباطبایی (ره) که این را خیلی قشنگ و زیبا درست کرده اند که وقتی پیغمبری به مقام امامت می

رسد همهٔ اینها درست می شود هم ظاهرش درست می شود هم باطنش درست می شود . همه را روح درست می کند

اشاره علامه (ره) در جلد اول المیزان به اینکه روح تمام این موارد را درست می کند و این مطلب که روح درست کنندهٔ همهٔ اینها هست را خیلی زیبا ایشان در جلد اول المیزان زمانی که مسئلهٔ امامت را مطرح فرمودند آنجا آوردند که آنجا تعبیرشان این بود (هر سه تا را دربارهٔ خود نبی ما با روح درست می کنیم) فرمودند آنجا که مسئلهٔ حیث هدایت به امر را درست کردند بعد آن را رساندند این تفاوت دوتا هدایت . تعبیرشان این بود که ما چه در ظاهر و چه در باطن با روح کار کردیم . اما در مورد امام . در مورد بقیه در ظاهر داریم با روح کار می کنیم ، یعنی مرجع هر سه تا به یک جا بر می گردد .

حالا معانی را یکی یکی ذکر می کنند بعد می فرمایند ما اگر بخواهیم از معانی آن حیث ابتدالی اش را که در عرف عام وجود دارد بگذاریم کنار و آن کاربرد قرآنی را در اینها مد نظر قرار بدهیم خلاصه اش این می شود که قرآن این نوع هدایت را که هدایت به امر می داند یک نوع هدایتی است که هم کار ظاهر و هم کار باطن را عهده دار می شود . فرمودند که بزودی تفاوتی که گفتیم در بین تو تا هدایت هست یعنی هدایت ارائهٔ طریقی ، هدایت آدرس دادن ، این ارائهٔ طریقی و آدرس دیگر حیث تبلیغ است . قبلش ما یک حیث تشریح داریم اول ارائهٔ طریقی همهٔ انبیاء ارائهٔ طریقی می کنند چه تشریح کنند چه نکنند . بعضی از انبیاء علاوه بر ارائهٔ طریقی کتاب دریافت می کنند و تشریحی اتفاق می افتد. بعضی از انبیاء علاوه بر ارائهٔ طریقی و آن تشریح ، امامت دارند . این را مفصل ایشان توضیح می دهند .

## بیان علامه (ره) در المیزان ذیل مسئله امامت

[علامه:] کوتاه سخن آنکه امام هدایت کننده ای است که به امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحو ولایتی است که امام در برابر اعمال مردم دارد و هدایتش همچون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف آدرس دادن نیست. ببینید این صرف راهنمایی و آدرس دادن این می شود تبلیغ. تازه خود این تبلیغ و آدرس دادن با روح اتفاق می افتد.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا یعنی ایجاد هدایت دانسته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است می فرماید وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلِّغَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ اَلَّذِي كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا وَلِيَذَّكَّرَ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا وَلِيُبَيِّنَ لَهُمْ اَلَّذِي كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا وَلِيَذَّكَّرَ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا

کند، آدرس می دهد. پس من یک تبلیغ دارم، یک تشریح دارم،

بعد ایشان که خودشان سازمان مسئله را در جلد اول در ذیل آیات داستان حضرت ابراهیم (ع) روشن می کنند، اینجا در جلد چهاردهم که خواندیم عبارتش را ایشان روشن و واضح نسبتش را با آن ظاهر و باطن بدست می آورند که پس حواستان را بدهید ما وقتی که می خواهیم بگوییم یهدون بامرنا چه اتفاقی برایش افتاده است این است که پس هدایتی که منصب امام است، یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است و این تصرف تکوینی در نفوس با آن که امام انجام می دهد راه را برای بردن دلها حرکت دادن، صیروت و رساندشان به کمال باز می کند. ولذا این غیر از تشریحی است که صرف اعتبار است.

پس خوب دقت بفرمایید تشریح صرف اعتبار است . تشریح غیر از تبلیغ و آدرس دادن است و این هدایت به امر غیر از آن دوتا است . شما با روح هر سه تا را می خواهید درست کنید . می فرماید چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریحی که صرف اعتبار است . و می فهماند که هدایت به امر خدا از سوی ذات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین بوسیله عمل صالح بسوی آن هدایت می شوند و به رحمت پروردگارشان ملبس می گردند و چون امام (که حالا این را قبلاً توضیح دادیم) خودش متلبس به چنین هدایتی است و چون بای سببیت یا آلت است بآمره خودش دارد و إفاضه می کند . و می فهمیم امام رابط میان مردم و پروردگارشان در أخذ فیوضات ظاهری و باطنی است همچنانکه پیغمبر رابط میان مردم و خدای تعالی در گرفتن فیوضات ظاهری هست . فیوضات ظاهری را پیامبر منتقل می کند چه در مرحله تبلیغ چه در مرحله تشریح . چه خودش ولایت تشریحی داشته باشد چه نداشته باشد و فقط تبلیغ کند تشریح قبلی را .

### اتفاق افتادن تشریح بر طبق آن مقام معنوی امام

منتهی نکته مهمی که ایشان دارند این است امام واسطه هست در فیوضات ظاهری و باطنی یعنی چی؟ یعنی تشریح بر طبق آن مقام معنوی امام اتفاق می افتد و اگر آن مقام معنوی امام مطرح نباشد تشریح شکل نمی گیرد . لذا پیغمبری که خاتم است چون ختم المراتب همه مراتب را تمام می کند تشریحش تشریح اتم است . **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** و اگر هم ما می گفتیم مکانیزم اعتبار چه شکلی دارد مکانیزم اعتبار بواسطه آن حیث باطنی و معنوی امام است . این امام بواسطه آن حیث معنوی و باطنی اش است که اتصالش یعنی در واقع ظرفیتی را در روح انسان کامل ایجاد می کند که آن مکانیزم اعتبار اتفاق بیافتد .

پس یک : روح تبلیغ را درست کرد تشریح را درست کرد و تکوین را درست کرد . دو : این روح بواسطه آن نقش باطنی که برای انسان در افق ولاء درست می کند تشریح شکل می گیرد، اعتبار شکل می گیرد .

علامه (ره) : بعضی از پیامبران به امامت می رسند ولی بعضی به امامت می رسند با

اینکه پیامبر نیستند

این فرمایش بسیار مهم علامه طباطبایی (ره) است و در پایان هم می خواهند یک نتیجه بگیرند که حالا بعضی از انسانها هستند که به این مقام می رسند ولی پیغمبر نیستند . بعضی ها پیغمبرند و به این مقام می رسند بعضی ها به این مقام می رسند اما پیامبر نیستند فقط امام هستند. که ما می گوییم ختم نبوت داریم ختم امامت محال است داشته باشیم که آن سیر خلافت و ایصال الی الحق باید ادامه پیدا کند تا خاتم ائمه ، وجود مقدس ولی امر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء ، این باید اتفاق بیافتد .

بررسی نقد آیه الله جوادی به فرمایش علامه طباطبایی (ره)

با این توضیحاتی که ما جمع بندی کردیم تبلیغ و تشریح و تکوین را ما با إلقاء روح درست می کنیم هر کدام در حیث خودش و آیاتش هم روشن است و سازمانش هم در آیات الهی روشن است . ما از اینجا یک نکته دیگری خواستیم بگوییم و آن نکته این بود که ما خدمت استاد بزرگوار و عزیز تر از جانمان حضرت آیت الله جوادی دام ظلّه و دامت برکاته العالیه که انصافا مدیونیم و حالا به قدر وسع ناچیز خیلی استفاده کردیم از محضر شریفشان این نکته را داریم که بله تأیید برای غیر انبیاء هم هست به حکم خود علامه طباطبایی (ره) که این را گفته اند .

لذا شما اگر یادتان باشد در جلد سیزده وقتی موارد اطلاق استعمال کلمه روح را در آیات قرآن مجید علامه طباطبایی (ره) ذکر کردند گفتند روح گاهی با ملائکه هست بعد فرموده اند گاهی دیگر آن حقیقتی که با مؤمنین ، آیه کدام بود ؟ **أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ** ، ما درباره مؤمنین هم داریم در سوره مجادله که **أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ** بله خدا مؤمنان را بواسطه روح تأیید می کند. **حَيْثُ تَأْيِيدٌ وَتَسْدِيدٌ** درباره مومنان هم هست و فرشتگان الهی می آیند و روح را می آورند روح کار ... اما ، ما این را قبول داریم و علامه طباطبایی (ره) هم قبول دارند که این کار تأییدی و تسدیدی برای غیر انبیاء شکل می گیرد. برای غیر ائمه هم شکل می گیرد. و صریح فرمایش علامه طباطبایی (ره) این بود که بله این درست است ما مشکلی با این نداریم و ما این تأیید و تسدید را برای مؤمنین هم داریم

کما اینکه ایشان فرمایش فرمودند این آیه شریفه **أَوْمَنَ كَان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي** چون فرمود احیائش می کنیم و حیات با روح است ، حیات معنوی به آن دادیم **كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ** این حیات معنوی با إلقاء روح است و با آن کار تسدیدی و تأییدی ... اما این معنا نباید سبب شود که استاد بزرگوار ما برای نقد فرمایش استادشان علامه طباطبایی (ره) بیایند بگویند ما اینجا مسئله رابطه فرشته را که بررسی می کنیم فرشته که فقط کارش تشریح نیست ، تأیید و تسدید نسبت به غیر انبیاء هم هست ، بله هست اما تأیید و تسدید فرشتگان الهی غیر انبیاء را این ربطی به آن تأیید و تسدید طبقه انبیاء ندارد.

### فرمایش آیه الله جوادی (دام ظلّه) در کتاب قرآن در قرآن

بینید اگر خاطرتان باشد در همان مقاله پیرامون وحی و رهبری و در آن کتاب قرآن در قرآن تعبیر استاد ما این بود که لیکن می توان با شواهد یاد شده استنباط نمود که بر تبلیغ پیغمبر نیز ایحاء اطلاق

می شود ، گذشته از آن که مراد از رسول بنا بر آنکه خصوص فرشته باشد رسالت او در خصوص کلام تشریحی نیست تا فقط بر پیامبر نازل شود ، ممکن است ملک کلام تسدید را بر غیر پیامبر نیز نازل نماید، گرچه بواسطه برکت وجود پیامبر باشد و دیگر نمی توان گفت بر ایفای رسالت فرشته نسبت به کلام تأییدی درباره مؤمنین ایحاء اطلاق نمی شود.

پاسخ به نقد آیه الله جوادی (دام ظلّه) به فرمایش علامه (ره)

ما باز گیر کردیم گفتیم ببینید شما اگر که بگویید که من برای غیر انبیاء تأیید و تسدید دارم بله دارم تأیید و تسدید با روح است بله با روح است . اما دقت کنید ما آنجا که داشتیم درباره حقیقت وحی تشریحی بحث می کردیم یا حقیقت ایحاء فعل بحث می کردیم که با انبیاء بلکه طبقه خاص از انبیاء کار داریم آن تأیید و تسدید ، آن مرحله از تأیید و تسدید اختصاص به انبیاء دارد. روح در آن مرحله که دارد تأیید و تسدید می کند دیگر ربطی به غیر انبیاء ندارد بلکه به طبقه خاصی از انبیاء ارتباط پیدا می کند.

لذا ما آنموقع که به استاد بزرگوارمان اشکال گرفتیم که بله ما قبول داریم بر غیر انبیاء هم تأیید و تسدید صادق است ولی بر غیر انبیائی که در مرحله امامت هستند کدام تأیید ؟ نه این تأییدی که مختص عموم مؤمنان است **كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَأَيَّدَهُمُ بِرُوحٍ مِنْهُ** نه ما آن تأییدی را می گوئیم که اینطوری است لذا خدای متعال مسئله اوحینا را درباره غیر انبیاء یا درباره غیر طبقه خاصی از انبیاء به کار نمی برد. با اینکه روح همه جا تأیید را درست می کند تأیید فرشته تأیید نبی تأیید امام تأیید مؤمن. به همین جهت است که ما دوباره سر این نکته وقتی بر می گردیم در جمع بندی کلام استادشان علامه طباطبایی (ره) متوجه این نکته مهم هستیم . این تا اینجاى مطلب ،

پس تا اینجا ما برای انبیاء در هر سه طبقه انبیاء ، طبقه مبلغین طبقه آنهايي که ولایت تشریعی دارند ولایت تبلیغی و تشریعی و تکوینی ، در هر سه طبقه ما با روح کار کردیم و القاء روح را قرآن اوحینا معنا کرد و القاء فعل را وحی معنا کرد . حالا ما در این فضا یک قدم دیگر هم داریم که نه در این عالم یعنی در عالم گستره انبیاء اینطوری نه .

### تحلیل روح در مقام او ادنی یا مقام نورانیت

ما یک عالم نورانیت داشتیم که گفتیم در آن عالم نورانیت شما باید آنجا نقش روح را بحث کنید. اینجا که ما بحث می کردیم یک عالم کثرتی بود که در این عالم کثرت شما می گفتید یک پیغمبر دارم که به مقام نبوت تبلیغی بلکه تشریعی رسیده در آخر عمرش به مقام امامت می رسد . هر سه تا را با روح کار می کنیم . با همان تفصیلاتی که دادیم.

یک مقام او ادنی داشتیم آنجا که آنجا بینم در مقام او ادنی که اسمش را می گذاشتند مقام نورانیت آنجا سرنوشت روح چیست؟ (هر چه ما تلاش می کنیم که برسد وقت من و این قسمت پایانی را در این جمع بندی بیاورم اما متأسفانه نمی رسیم تا انشاءالله این تکمله را عرض کنیم) که فقط خواهش ما این است که آن عبارت استاد بزرگوار ما را دوباره ملاحظه بفرمایید که ببینید که استادشان علامه طباطبایی (ره) کاملاً به این جهت که ما تأیید مؤمنین را قبول داریم و تأییدی که اختصاص به انبیاء می دهیم تأیید خاص برای طبقه خاص است .

و صلی الله علی محمد و آل محمد





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی بیانات آیه الله جوادی (دام ظلّه) ذیل کلام اخیر علامه (ره)

بحث ما در ارتباط با بررسی و جمع بندی فرمایشات استاد بزرگوارمان آیه الله جوادی بر اساس فرمایشات اخیر استادشان علامه طباطبایی (ره) بود تا اینکه این بحث جمع بشود .

اجمالاً معلوم شد که استاد مان آیه الله جوادی بیان فرمودند که ما اگر گفتیم وحی اعم از تشریحی است و وحی تسدیدیه و تاییدی داریم کار فرشته وحی فقط تشریح نیست که بگوئیم فقط با انبیاء در ارتباط است ، فرشته وحی می تواند کار تایید و تسدید را هم انجام بدهد و لذا اشکالی ندارد که فرشته وحی ارتباطش با غیر انبیاء هم درست در بیاید.

وحی اگر اعم از وحی تشریحی هم باشد باز مدعای استاد را اثبات نمی کند

خوب ما آنجا قبلاً گفته بودیم که این حرف هم که درست باشد مدعای ایشان را ثابت نمی کند ، مدعای ایشان این بود که ما به عمل نبی نسبت به ناس که تبلیغ است بگوئیم وحی و ایحاء ، مشکل ما این بود ، حالا اینکه فرشته وحی ارتباط با نبی دارد یا ارتباط با غیر نبی دارد ، ارتباط او با نبی تشریح است و ارتباط او با غیر نبی تسدید و تایید است خوب درست است این اشکالی ندارد که

فرشته وحی هم با نبی ارتباط داشته باشد (تشریح) و هم با غیر نبی ارتباط داشته باشد (تایید ، تسدید) این سر جای خودش ، اما فرشته این کار را می کند این را قبلاً عرض کرده بودیم ، لذا تا وقتی که من بگویم واسطه فرشته است ، واسطه رسول ملکی است نه رسول بشری ما مشکل نداریم و ما با این مسئله مشکل نداشتیم ،

منتهی مشکل ایشان این بود که می خواستند واسطه را اعم کنند از رسول و بشر ، بگویند نبی هم می تواند واسطه باشد ، او یرسل رسولاً این رسول ملکی است یا رسول بشری، ایشان می خواستند این را اعم کنند ، فیوحی باذنہ ما یشاء ، ما آنجا گفتیم که نه ، و اینکه شما حتی اگر گفتید که این واسطه یعنی فرشته رسول ملکی هم تشریح می کند یعنی با انبیاء ارتباط دارد و هم تسدید و تایید می کند ، یعنی با غیر انبیاء ارتباط دارد ، مشکل شما حل نمی شود ، مشکل شما مسئله تبلیغ بود که استادتان علامه طباطبایی (ره) اشاره کرده بودند ، این را قبلاً ما بحث کرده بودیم محضر نورانی و شریف استاد بزرگوار مان ،

الان در سایه بحث های اخیر این مطلب معلوم شد که این رسولی که فرشته باشد و در واقع می آید و روح را می آورد و روح دو کار انجام می دهد ،: یک : تشریح ، دوم : تایید و تسدید ، که حالا ما جلسه گذشته کار اولش را هم گفتیم و گفتیم که تبلیغ را هم آقای طباطبایی (ره) بیان فرموده اند ما یک رساندن و تبلیغ داریم که کار عده ایی از انبیاء است ، یک تشریح داریم که این هم کار عده دیگری از انبیاء است. یک امامت داریم که این هم کار عده خاصی از انبیاء است . که حالا تأویل آن را بعداً عرض می کنیم ، ما هر سه تا را با روح انجام دادیم ، حالا این فرشته ایی که آمد و روح این کار را کرد ، این روح یک کار دیگری انجام بدهد به نام تایید مومنین ، اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و آیدهم بروح منه ما بحث مان این شد که این آیدهم بروح منه یعنی تایید غیر انبیاء از

مومنین حالا به واسطه فرشته یا بواسطه روح اشکالی ندارد ، حالا با نسبتی که بین روح و فرشته است که سر جای خودش اشاره کردیم ، این تایید مومنین منافاتی ندارد با آن تاییدی که ما برای انبیاء داشتیم ، ما درباره انبیاء تبلیغ را داشتیم ، آن اُنذروا ، انبیاء آمدند و به واسطه روح تایید شدند برای تبلیغ ، انبیاء به واسطه روح تشریح شان اتفاق افتاد ، إنا أوحینا إلیک روحنا ، ما کنت تدری ما الکتاب خوب به واسطه ایحاء روح شما کتاب را دریافت کردید ، انبیاء با این روح هم رابطه ایی پیدا کردند تا اینکه توانستند انذار و تبلیغ کنند ، و هم رابطه ایی پیدا کردند تا توانستند دریافت کتاب الهی را انجام بدهند و با این روح ارتباطی را برقرار کردند که أوحینا إلیک فعل الخیرات به مقام امامت رسیدند ، حالا که با این روح خداوند متعال تبلیغ انبیاء را و تشریح آنها را و امامت آنها را درست کرد . خوب این تسدید و تایید در ارتباط با امر انبیاء ربطی ندارد با تایید مومنین با روح ،

### لزوم تفکیک بین حیث تایید و تسدید انبیاء و حیث تایید و تسدید مومنین

پس ملاحظه می کنید که مطلب این طور می شود که این دو حیث را باید از هم جدا کنیم ، قبول داریم که حیث تایید مومنین به واسطه روح ، به واسطه فرشته امکان دارد ، اما این حیث تایید مومنین ربطی ندارد به آن تاییدی که ما برای انبیاء در تبلیغ یا برای انبیاء در تشریح یا برای این حیث خاص تایید و تسدید آن طبقه از انبیاء در بحث امامت داریم ، کأنّ این تایید و تسدید به واسطه روح ایدهم بروح منه یک مقداری آمده و در آن بحث ما دخالت کرده است و لذا ملاحظه فرمودید که علامه طباطبایی (ره) اصرار دارند که تشریح این قانون اعم است ، اما این تعبیر اختصاص دارد به طبقه خاصی از انبیاء ، حالا همه انبیاء نیست تایید امامتی ، تسدید امامتی ، یا تایید نبی در تبلیغ یلقی الروح خدای متعال القاء روح می کند به نبی که انزال کند ، که حکم خدا را تبلیغ کند ، لذا این مطلب مان می شود مکمل آن بحث قبلی مان ،

بحث قبلی مان این بود که تا وقتی واسطه فرشته است ولو ارتباط با غیر نبی هم وجود داشته باشد مشکل استاد بزرگوار ما را در رابطه با استادشان علامه طباطبایی (ره) حل نمی کند چون واسطه فرشته است ، فرشته است که دارد ایحاء می کند ، حالا ایحاء روح است ، القاء روح است ، که ملاحظه کردید که علامه نسبت روح با جبرئیل را بحث می کنند که بحثش کردیم ، وقتی فرشته این کار را کرد ، یا اینکه فرشته تایید کرد و تسدید کرد ، با پیغمبر کار کرده است .

اما الان می خواهیم بگوئیم که قبول داریم آیدهم بروح منه او من کان میتاً فأحییناه این ایدهم بروح منه و احییناه را که خوانیم از آقای طباطبایی (ره) که خدای متعال درباره بعضی از مومنین اینها را فرموده است ، این را قبول داریم و هیچ مشکلی هم نداریم با این مطلب ، اما این دیگر ربطی به آن تایید خاص یا تسدید خاص که اختصاص دارد به انبیاء یا طبقه خاصی از انبیاء (و عمومیت ندارد) ندارد و نباید آن تایید اینجا بیاید

### تعبیر علامه (ره) از کلمه روح به حقیقت واحده ذو مراتب

ریشه آن هم بر می گردد به آن نکته ایی که آقای طباطبایی (ره) فرمودند اینجا روح یک حقیقت واحده وسیع ذومراتب است ، آن تعبیر که حضرت آقای طباطبایی (ره) داشتند این بود ، ما ریشه اش را این می بینیم که این نکته باید با دقت مورد توجه قرار بگیرد در فرمایشات مرحوم علامه این نکته نکته مهمی است که علامه بیان فرمودند که روح یک امر واحده ایی از عالم امر است اما وسیع و ذومراتب است ، تایید و تسدید مومنان که ایشان صریحاً بیان فرمودند و گفتند که از کلام خداوند سبحان چنین بر می آید که این روح گاهی با ملائکه است که آیات آن را ذکر کردیم ، من کان عدواً لجبرئیل فإنه نزله علی قلبک و نزل به الروح الامین علی قلبک ایشان نشان داده اند که با جبرئیل است این روح که می آید ، قل نزله روح القدس که ... یا فأرسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً

جبرئیل را روحاً، و گاهی روح، آن حقیقتی است که در عموم آدمیان نفخ و دمیده می شود و گاهی دیگر آن حقیقتی است که با مومنین است، روح نامیده می شود که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان این تایید و تسدید مومنان بروح منه، و گاهی هم آن حقیقتی است که انبیاء با وی در تماس هستند یَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ اِنْزِلُوا، ایدناه بروح القدس این تایید حضرت عیسی سلام الله علیه است بروح قدس، یا کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا که درباره نبی بزرگوار اسلام یا حالا بقیه انبیاء، با آن اختلافی که در کذلک داشتیم،

پس تایید و تسدید ریشه اش هم بر می گردد به همین نکته ایی که گفته شد که ایشان در همین جا در سوره اسراء وقتی که می خواهند تحلیل کنند خلاصه بقیه اقوال را گفته اند: بعضی دیگر گفته اند مراد از روح مطلق روح هایی است که در کلام خدای تعالی آمده است، ایشان می فرمایند که اشاره این قول به این است که این تامین گرچه صحیح است که یعنی حقیقت روح حقیقت واحده ایی است منتهی حالا اشکالاتی به آن آراء گرفتند اند

### استفاده علامه (ره) از روایات برای تحلیل مسئله روح

بعد که رسیدند به روایات و روایت را اینجا توضیح دادند جمع توضیحات شان درباره روایات به این برگشت که: این روایات مؤید آن بیانی است که ما برای آیه نمودیم که حقیقت واحده روح را دارد بحث می کند، مطلق روح، گفتیم آن روحی که از حقیقت آن پرسش شده دارای حقیقتی وسیع و دارای مراتب مختلف است، حقیقت واحده ذو مراتب است، ما الان اگر از حیث تشریح یا از حیث تسدید داریم بحث می کنیم حیث تشریح و تسدید را شکل گیری تشریح را یا تبلیغ را برای انبیاء با مرتبه ایی از روح داریم کار می کنیم، که با فرشته ها هست با انبیاء هست با مومنین هست حتی در

همه انسان ها ، نفخت فیه من روحی که بعد ایشان در اینجا فرمودند از روایات اخری بر می آید که روح حیوانی نیز مجرد و از ملکوت است .

بله ما یک حقیقتی داریم از عالم امر حقیقت وحدانی است مجرد و از عالم امر است نه از عالم خلق ، قل الروح من امر ربی حقیقت وسیع ذومراتب است ، درباره انبیاء که بررسی می شود تبلیغ را که انذار باشد و تشریح را که دریافت کتاب خدا باشد ، و امامت را ، أوحینا إلیه فعل الخیرات را همه را درست می کند ، حالا این روح با فرشته می آید بله این کارها را می کند و معین فرشته است با همان سیری که رفتیم ، این اعانه فرشته را در جهات مختلفه در جای خودش است ، نباید تایید مومنان و تسدید مومنان که ایدهم بروح منه أو من کان میتاً فاحییناه روحش ... علامه به این فتوا می دهد در واقع نباید امورات عالم که در واقع باید فرشته ها انجام بدهند و فرشته ها از این حقیقت وسیع یعنی روح استفاده می کند و به آنها کمک می کند این با آن به هم بخورد ، که ما در باب حقیقت أوحینا داشتیم کار می کردیم و حقیقت وحی را و ایحاء را نسبت به انبیاء و طبقه انبیاء رسیدگی می کردیم این سر جای خودش ،

## مقام أو أدنی برای حقیقت وحی

یک نکته سومی هم در اینجا وجود دارد که ما قبلاً به آن اشاره کردیم و الان هم می خواهیم بحث مان را با این نکته سوم تقریباً جمع کنیم و آن نکته این است که حقیقت وحی یک مقام أو أدنی دارد که در مقام أو أدنی ما آنجا یک واقعیتی داریم که قرآن از آن پرده برداری کرد کتاب مکنون لا یمسّه الا المطهرون انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسّه الا المطهرون بعد مطهرون را معرفی کرد که اهل بیت علیهم السلام هستند که شرح آن مطلب را دادیم و توضیح دادیم که در آن مقام که مقام نورانیت است ما گفتیم بله آن مقام مقام امامت و نورانیت است، آن مقام امامت و مقام نورانیت که در

واقع مقام آن کمال باطنی است . و تعبیر بسیار زیبای آقای طباطبایی (ره) که خواندیم عبارت شان را که در آن مقام است که می گوئیم حیث ظاهر و باطن با هم در یک جا جمع می شود ، البته ایشان آن را سر انبیاء پیاده کردند و با آیات تطهیر و آیات دیگر توسعه پیدا می کند به اهل بیت علیهم السلام که توسعه اش دادیم ،

### تبیین مقام نورانیت توسط علامه طباطبایی (ره)

بینید در آن مقام که مقام ، مقام مهمی بود و گفتیم در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع می شوند یعنی هدایت ظاهری با هدایت باطنی با هم جمع می شوند و آنجاست که ما کار اصلی را انجام می دهیم . فرمودند که از اینجا ما می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است ، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی در اخذ فیوضات ظاهری است ، یعنی شرایع الهی که از ناحیه وحی نازل گشته و از ناحیه پیغمبر به سائر مردم منتشر می شود ،

خوب اگر من آنجا مقام امامت را یک مقامی دانستم که در آن مقام امامت ظاهر و باطن فیوضات در آنجا جمع می شود و فیوضات باطنی درست می شود آنموقع می خواهم بگویم این امامت و این خلافت حیث شان چه میشود؟ این امامت و این خلافت یک مقام او ادنی دارد خوب مقام او ادنی آن مقام اهل بیتش است ، آن خلافت یک مقام امامت است در همین نشئه کثرت دارد ، در نشئه کثرت (جلسه گذشته هم عرض کردم) خوب ابراهیم خلیل است اول به نبوت می رسد بعد در آخر عمر از ابتلی ابراهیم بکلمات فآتمهنّ قال انی جاعلک للناس اماماً و جعلنا منک أمةً یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یومنون که این دیگر سر جای خودش ، این امامت در این مرحله با روح ارتباط دارد این مرحله که کثرتی هست ، تبلیغش با روح ارتباط دارد تشریحش با روح ارتباط دارد ، ائمه آن هم با روح ارتباط دارد ، اینجا دیگر فرمودند انّی جاعل فی الارض خلیفه ، خوب خلافت است امامت

است ، باید هم خلافت (یعنی خلافت باطنی ) و امامت باطنی شکل بگیرد تا اینکه نبوت که میخواهد از فیوضات ظاهری را درست کند سر این سفره درست بشود این همین جا است

منتهی یک مقامی وجود داشت به نام مقام نورانیت و مقام کتاب مکنون که لا یمسّه الا المطهرون آن مقام که مقام کتاب مکنون است و مقام مطهرون است آن مقامی است که ما اسم آن را می گذاریم مقام خلافت ، و در آنجا ما می خواهیم مسئله حقیقت وحی را نه در ارتباط با فرشتگان ،

بینید اینجا بحث فرشتگان است بعد اینجا گفته اند که این فرشته از طریق القاء روح آمده و روح هم کتاب را القاء کرده است ، که علامه اینطور جمع کردند ، روح با فرشته آمده و روح هم کتاب را القاء کرده است که فرمود نزله روح القدس ، قل من كان عدواً لجبرئيل فانه نزله على قلبك ، این مال اینجا است ، فرشته ، این فرشته با روح است ، اما در آن مقام که دیگر فرشته ایی در کار نیست ، بینید این می شود آن مقام او ادنی ایی که ما آنجا داشتیم با آن کار می کردیم ، در مقام او ادنی حقیقت وحی اخذ از خود ذات اقدس اله است که آیات و روایات آن را خواندیم ، اخذ از ذات اقدس اله در آن مقام آنموقع خوب اختصاص به انبیاء ندارد دیگر ، به حکم آیاتی که خواندیم ، اهل بیتی وجود دارند که در آن مقام دریافت کردند ، آن یک مقام است

کما اینکه در اینجا که می آییم امامتی که استقرار پیدا می کند بعد از ختم نبوت کار خودش را می کند، بینید من در این مقام کثرت و سیر یک طور کار می کنم ، می گویم آدم خلیفه الهی است ، ابراهیم خلیفه الهی است ، موسی خلیفه الهی است ، عیسی خلیفه الهی است ، رسول خدا خلیفه الهی است ، و سیر خلافت ادامه پیدا می کند ، همه اینها را با روح درست می کنم ، تبلیغ را تشریح را تسدید ائمه را با روح درست می کنم که روایات ما هم همین را بیان کرده اند ، دوباره سرش را می گویم تبلیغ را برای انبیاء تشریح را برای انبیاء ، تایید و تسدید ائمه از انبیاء را ، تایید و تسدید ائمه غیر



از انبیاء را ، همه اینها را روح درست می کند در این طبقه که هستند آن حقیقت وسیعی که با انبیاء بلکه با طبقه خاصی از انبیاء یعنی ائمه از انبیاء ارتباط دارد کار خودش را می کند

یک او آدنی ایی دارم که آنجا دیگر نه ، آنجا دیگر مسئله مسئله فرشته نیست که فرشته بیاورد و نسبت این فرشته با روح و روح با نبی محل بحث باشد ، نه خیر ، آنجا دیگر مقام مقام او آدنی است مقام او آدنی مقام انسانی است که از ذات اقدس اله دارد دریافت می کند ، در آنجا اختصاصی به انبیاء ندارد ، منتهی روح در آنجا یک کارکردی دارد که به تعبیر بسیار بسیار زیبای علامه طباطبایی (ره) کار کرد مهم روح در آنجا طوری است که ازل و ابد را یکی می کند ،

جمع بندی سه نکته ایی که بررسی شد

لذا پس اینجا عنایت فرمودید که می شود سه نکته ، دو نکته اش را قبلاً بحث کردیم خدمت آقایان که الان یکی یکی بررسی کردیم و گفتیم که من یک حقیقتی به نام روح دارم حقیقت واحده است ذومراتب است و کار وسیع ایی را بر این عالم کثرت دارد انجام می دهد ، با فرشتگان الهی با انبیاء الهی با اولیاء الهی با مومنین ، و اگر در این طبقه انبیاء قرار گرفتند و روح خواست با انبیاء کار کند تاییدی که برای انبیاء درست می شود چه در مرحله تبلیغ چه در مرحله امامت چه در مرحله تشریح و دریافت کتاب الهی اختصاص به خود انبیاء دارد و البته برای ائمه از انبیاء حکم آیاتی که استمرار می دهد این تایید و تسدید را یعنی اهل بیت ، ادامه پیدا می کند در این عالم ،

آنموقع ما در این فضا آمدیم از فرمایش آقای طباطبایی (ره) دفاع کامل کردیم و بر اساس این دو تا نکته که روح حقیقت واحد ذو مراتب است مراحل آثار شگرف و عجیبش اعم است ولی نکته مهم آن در ارتباط با انبیاء است که حیث ایحاء شکل بگیرد وحی الهی شکل بگیرد تبلیغ و تشریح و بعد

هم امامت می آید ، امامت با این فأوحینا الیهم فعل الخیرات نکته سوم را که قبلاً اشاره وار عرض کرده بودیم و الان تفصیل آن را شروع کردیم یک مقدار توضیح بدهیم این است که یک مقام دیگری داریم که در این مقام بحث فرشته نیست ولی بحث حقیقت وحی است ، حقیقت وحی تشریحی هم فقط نیست ، حقیقت وحی تکوینی است ، آنجا باید نقش روح را دید ، انشاءالله تکمله فرمایش آقای طباطبایی (ره) این نکته را هم تمام خواهیم کرد .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین